



## پیام باستان‌شناسی

شاپا چاپی: ۲۰۰۸-۴۲۸۵

شاپا الکترونیکی: ۲۹۸۰-۹۸۸۶

دوره ۱۶، شماره ۳۰، بهار و تابستان ۱۴۰۳



### نقش خاندان‌های حکومتگر در دوره ساسانیان با تکیه بر آثار باستان‌شناسی

ایرج رجبی<sup>۱</sup>، شهرام جلیلیان<sup>۲</sup>، جواد سخا<sup>۳</sup>، مهناز سریشگی<sup>۴</sup>

۱ دانش‌آموخته دکتری، گروه باستان‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد ابهر، ابهر، ایران. نویسنده مسئول: mahdira1393@gmail.com

۲ دانش‌آموخته دکتری باستان‌شناسی (دوران اسلامی)، دانشکده هنر و معماری دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران.

۳ دانشجوی دکتری گروه باستان‌شناسی دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران.

۴ پژوهشگر پسادکتری باستان‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

اطلاعات مقاله:	چکیده
تاریخ‌ها:	شاهنشاهی ساسانی یکی از دو حکومت بزرگ جهان متمدن آن روز بوده است که نه تنها به لحاظ ساختار سیاسی، دینی، فرهنگی و اجتماعی، و در یک کلام، تمدن از ویژگی‌های منحصر به فردی برخوردار بوده است؛ بلکه به لحاظ جغرافیایی و وسعت مرزهایش نیز برجسته می‌نماید. طبق شواهد و مستندات تاریخی با برافتادن اشکانیان و به قدرت رسیدن ساسانیان، تمام ساختار اجتماعی و سیاسی جامعه و از جمله نظام خاندانی، به‌عنوان یکی از نمادهای اصلی تداوم قدرت خاندان‌های حکومتگر به عصر ساسانی منتقل می‌شود.
دریافت: ۱۴۰۲/۸/۷	به طور مشخص، در بازه مورد اشاره - از آغاز اشکانیان تا پایان ساسانیان - اداره تمام امور کشور به دست «هفت خاندان» بوده است و این خاندان‌ها به‌عنوان اصلی‌ترین پایه‌های حفظ، پایداری و استمرار حکومت‌های متبوع خود به حساب می‌آمده‌اند. حوزه نفوذ سیاسی خاندان‌های مورد بحث در دوران باستان بسیار گسترده و قابل توجه بوده است به نحوی که نه تنها بسیاری مواقع عزل و نصب پادشاهان به دست آنها انجام می‌شده، بلکه گاهی تشکیل حکومتی، به وسیله این طبقه صورت می‌گرفته است. در این راستا، پژوهش حاضر در صدد است به بررسی نقش خاندان‌های حکومتگر در دوره ساسانیان بپردازد. انتخاب این موضوع بیشتر به دلیل آن بوده است که طبق جستجوهای محقق، تألیفات و تحقیقات مشخص و مستقلی که بتواند اطلاعاتی دقیق و مفصلی در رابطه با خاندان‌های حکومتگر، جایگاه آنها و نقش و تأثیرشان در تحولات دوره خدمات‌شان به دست دهد، انجام نشده و جز مطالب بسیار اندک و پراکنده‌ای در میان تحقیقاتی اندک و آثار تاریخی، درباره خاندانهای مذکور و عملکردشان، اطلاعات خاصی یافت نشد.
پذیرش: ۱۴۰۲/۹/۱۵	
واژگان کلیدی:	
اسپاهبد	
اسپندیاد	
زیک	
ساسان	
سورن پهلوی	
کارن پهلوی	
مهران	

\* استناد: رجبی، ایرج، جلیلیان، شهرام، سخا، جواد، سریشگی، مهناز (۱۴۰۳). نقش خاندان‌های حکومتگر در دوره ساسانیان با تکیه بر آثار باستان‌شناسی.

پیام باستان‌شناسی، ۱۶ (۳۰)، ۱۳۷-۱۶۷. DOI: 10.30495/peb.2023.1998038.1038

## مقدمه

شاهنشاهی ساسانی (که مردم به آن ایرانشهر می‌گفتند) آخرین شاهنشاهی ایرانی پیش از حمله اعراب به ایران بود که از سال ۲۲۴ تا ۶۵۱ میلادی (۴۲۷ سال) افزون بر چهار سده، تداوم یافت و بر ایران فرمان راند (موله، ۱۳۶۳: ۲۰). این حکومت یکی از دو حکومت بزرگ جهان متمدن آن روز (در آسیای غربی) بوده است که نه تنها به لحاظ ساختار سیاسی، دینی، فرهنگی و اجتماعی، و در یک کلام تمدن، از ویژگی‌های منحصر به فردی برخوردار بوده است؛ بلکه به لحاظ جغرافیایی و وسعت مرزهایش نیز برجسته می‌نماید.

ترکیبات اجتماعی و نظام اداری ساسانی عبارت بودند از: خاندان اردشیر بابکان در راس طبقات اجتماعی و سپس طبقات بزرگ یا واسپوهران که مهم‌ترین مقامات کشوری و لشکری را عهده‌دار بودند و پس از آن روحانیون، دبیران، پیشه‌وران و کشاورزان در طبقات اجتماعی بعدی قرار داشتند. خاندان سلطنتی در دوره اشکانیان و بعد از آن در زمان ساسانیان به اشکال مختلف، در راس قدرت و نهادهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و دینی قرار داشته‌اند و این وضعیت تا پایان عصر ساسانی ادامه یافته است. طبق شواهد و مستندات تاریخی با برافتادن اشکانیان و به قدرت رسیدن ساسانیان، تمام ساختار اجتماعی و سیاسی جامعه و از جمله نظام خاندانی، به‌عنوان یکی از نمادهای اصلی تداوم قدرت خاندان‌های حکومتگر به عصر ساسانی منتقل می‌شود. به‌طور مشخص، در بازه مورد اشاره - از آغاز اشکانیان تا پایان ساسانیان - اداره تمام امور کشور به دست «هفت خاندان» بوده است و این خاندان‌ها به‌عنوان اصلی‌ترین پایه‌های حفظ، پایداری و استمرار حکومت‌های متبوع خود به حساب می‌آمده‌اند، مهر

نرسی و خاندان او از جایگاه مهمی نیز برخوردار بودند (مهرآبادی، ۱۳۷۲: ۱۶۵).

اهمیت انتخاب این موضوع بیشتر آنجاست که طبق جستجوهای محقق، تألیفات و تحقیقات مشخص و مستقلی که بتواند اطلاعاتی دقیق و مفصلی در رابطه با خاندان‌های حکومتگر، جایگاه آنها و نقش و تأثیرشان در تحولات دوره خدمات‌شان به دست دهد، انجام نشده و جز مطالب بسیار اندک و پراکنده‌ای در میان تحقیقاتی اندک و آثار تاریخی، درباره خاندانهای مذکور و عملکردشان، اطلاعات خاصی نداریم. لذا نگارنده با توسل به این اطلاعات محدود و با در کنار هم قرار دادن مطالب پراکنده در منابع تاریخی اصیل، و پاره‌ای مطالعات مختصر که اشاره‌گونه‌ای به خاندان‌های مطرح دوره پیش از اسلام داشته‌اند سعی دارد تا مطالعه‌ای مستقل و مفصل در ارتباط با خاندان حکومتگر به ویژه خاندان مهرنرسی و نقش‌شان در تحولات دوره ساسانیان انجام داده و موضوع مربوطه را از زوایای متعدد تبیین و بررسی نماید با این امید که یافته‌های تحقیقش بتواند روشنگر زوایای تاریک بخشی از تاریخ ایران پیش از اسلام باشد. بر این اساس به روش تبیینی - تحلیلی و از دیدگاه تاریخی، به بررسی نقش خاندان مورد اشاره در تحولات سیاسی و دینی عصر مورد نظر پرداخته شد.

طبق شواهد و مستندات تاریخی با برافتادن اشکانیان و به قدرت رسیدن ساسانیان، تمام ساختار اجتماعی و سیاسی جامعه و از جمله نظام خاندانی، به‌عنوان یکی از نمادهای اصلی تداوم قدرت خاندان‌های حکومتگر به عصر ساسانی منتقل می‌شود. به‌طور مشخص، در بازه مورد اشاره - از آغاز اشکانیان تا پایان ساسانیان - اداره تمام امور کشور به دست «هفت خاندان» بوده است و این خاندان‌ها به‌عنوان اصلی‌ترین پایه‌های حفظ،

پیرامون موضوع رساله پیش رو، یا موارد مشابه همچون بررسی عملکرد و نقش خاندان‌های ایران باستان صورت نگرفته است و از این‌رو زوایای تاریک و مغفول زیادی در این رابطه وجود دارد، لذا می‌طلبد که جهت ایضاح ابهامات، سیری داشته باشیم در برهه‌ای از تاریخ پیش از اسلام. ناگفته پیداست که دقت در شرایط و ویژگی‌های حاکم بر دوره مورد مطالعه و برجستگی حضور و عملکرد خاندان حکومتگر در مناسبات سیاسی و دینی آن عصر، و سایر دلایل و مستندات که در طول پژوهش، مورد اشاره واقع خواهند شد، ضرورت مطالعه حاضر را مدلل می‌سازد؛ و از دید نگارنده، اهمیت و لزوم شرح و تبیین مسئله را می‌طلبید. لذا وی سعی دارد با نگاهی عمیق و نظری بی‌طرف، به کم و کیف حضور و نقش خاندان‌های حکومتگر در تحولات و مناسبات سیاسی و دینی سال‌هایی از عهد ایران باستان، گزارشی بی‌طرفانه از واقعیتی مبتنی بر شواهد متعدد تاریخی ارائه نماید.

### هفت خاندان ممتاز عصر ساسانی

هر یک از این خاندان بزرگ و بزرگان آنها را تفکیک شده و جداگانه در دوره ساسانی مورد بررسی قرار دادیم:

#### ۱- خاندان ساسانی

خاندان‌های ممتاز یا واسپوهران به هفت گروه تقسیم می‌شدند که خاندان ساسانی نخستین دودمان از دودمان‌های هفتگانه محسوب می‌شده است (کریستن سن، ۱۳۷۸: ۷۳). پایان دوره ایران باستان و آخرین شاهنشاهی ایرانی پیش از حمله اعراب به ایران در سده ۷ و ۸ میلادی بود که از سال ۲۲۴ تا ۶۵۱ میلادی به مدت ۴۲۷ سال بر ایران فرمان راند؛ شاهنشاهان این دولت از دودمان ساسانیان بودند، این شاهنشاهی یکپارچه را که به نام خاندان ساسان نامیده شد، اردشیر بابکان با

پایداری و استمرار حکومت‌های متبوع خود به حساب می‌آمده‌اند. یکی از آنها، خاندان اسپندیاد بود که از شاخه‌های مهم آن؛ می‌توان به خاندان «مهرنرسی» اشاره داشت. مهرنرسی و خاندان وی همواره از جایگاهی ویژه در مناسبات سیاسی و دینی برخوردار و مورد توجه حکام مورد نظر بوده‌اند. به طوری که گاه مورد حسادت رقبای خود قرار می‌گرفتند (مهرآبادی، ۱۳۷۲: ۱۶۶).

از جهتی نیز، چنانکه به گواهی اسناد و شواهد تاریخی، مشاهده می‌کنیم که دین و سیاست متمرکز به‌عنوان دو رکن اساسی حکومت ساسانیان محسوب می‌شده است. لذا بی‌گمان حضور وزرایی از خاندان‌های حکومتگر با ویژگی‌های یادشده، در نظام سیاسی حکومت ساسانی از یک‌سو؛ و اهمیت دین و مذهب به عنوان رکنی از ارکان حکومتی و سیاسی برای حکومت مذکور که نظامی هماهنگ در دنیای سیاست ساسانیان به وجود آورده بود، از سوی دیگر، موضوع جالب توجه و ارزنده‌ای برای مطالعه به نظر می‌رسید. همچنین نیز با عنایت به اینکه گاهی این نظام هماهنگ به دلیل رقابت بین قدرت سلطنت و اشرافیت با روحانیت دچار فراز و نشیب‌هایی می‌شد، اهمیت و ضرورت موضوع مطالعه را دوچندان می‌کرد. در واقع، در زمان ساسانیان، مذهب از مهم‌ترین عوامل مؤثر در زندگی اجتماعی و سیاسی آن دوره محسوب می‌شده است. لذا هر حکومت و خاندانی که بر سر کار می‌آمده است، به‌نوعی پذیرای این اختلاط دین و سیاست بوده و همت خود را در توسعه و گسترش این وضعیت، مصروف می‌داشته است.

با توجه به آنچه که گفته شد و نیز با عنایت به ویژگی‌های اجتماعی، فرهنگی سیاسی و دینی حاکم بر عهد ساسانی که شرایط منحصر به فردی بر آن بخشیده بود؛ و هم نظر به اینکه تاکنون هیچ بررسی و کنکاشی

و نفوذ آنها بکاهد. بدیگر سخن با این سیاست رقابتها به دربار و مرکز حاکمیت ساسانی کشیده شد و تاریخ عصر ساسانی مملو از داستان های دسایس و رقابتهای اشراف و نجبای پارتی و پارسی بر ضد شاهنشاهان گردید (ورداسبی، ۱۳۵۷: ۸۰).

## ۲- خاندان کارن

کارن Karen این اسم به شکل کارین karen، قارن Gharen، قارن Gharan و کارنس Garenes نیز ضبط شده است (مهرآبادی، ۱۳۷۲) این خاندان از زمان اشکانیان و ساسانیان وجود داشته است. حدس بر این است که در زمان ساسانیان نگهداری از درفش کاویان بر عهده اینان بوده است. (نولدکه، ۱۳۸۸: ۶۷۹) خاندان کارن در دوره اشکانیان و ساسانیان از اعتبار ویژه‌ای برخوردار بوده است. اسامی چند از خاندان قارن: کارنس، کارینس، قارن، کارین، قارن، قارن برزمهر، شوخر و زرمهر، زرمهر، ال زرمهر (مهرآبادی، ۱۳۷۲: ۱۸۶).

در دوره ساسانی از خاندان کارن که در فراز و فرود ساسانیان نقشی داشته‌اند، در متون گوناگون یاد شده است که ما به نام چند تن از آنها در این جا اشاره‌ای خواهیم کرد.

**کارن پسر گشنسب:** پهلوانی ایرانی که در زمان یزدگرد اول سردسته بزرگان بر ضد او بود که چون یزدگرد بزه کار بمرد و پیکر او را به پارس بردند به همراه بزرگان دیگر در انتخاب جانشین یزدگرد نقش فعالی داشت (رستگار فسائی، ۱۳۸۸: ۷۳۹).

**کارن برزمهر:** سرداری پارسی از سرداران بهرام گور که در نبرد با خاقان چین حضور داشت و چون خاقان شکست خورد و اسیر گشت کارن تا سی فرسنگی او را

شکست اردوان پنجم، واپسین شاهنشاه اشکانی (پارتی) پایه‌گذاری کرد و بیش از چهار سده دوام آورد و آن را به دراز زیسته‌ترین سلسله شاهنشاهی ایرانی - پارسی تبدیل کرد. به این ترتیب، امپراتوری نو - پارسی، با پیروزی بر امپراتوری پارت، جانشین آن شد و دوباره پارسیان را به عنوان یک قدرت بزرگ در اواخر دوران باستان در کنار رقیب همسایه خود، امپراتوری روم (پس از امپراتوری بیزانس در سال ۳۹۵ م) باز تاسیس کرد. مهمترین گروه نجبای پارتی، هفت خاندان بزرگ بودند که در رأس طبقات اجتماعی، پس از خاندان سلطنتی قرار داشتند. در بین آنها دودمان مهران و اسپندیان انتساب به سلسله اشکانی را جزء امتیازات خود می دانستند، و بدان مباحثات می‌کردند (بیانی، ۱۳۸۴: ۷۸). به نظر می‌رسد یکی از دلایلی که باعث شد در اواخر دوره ساسانی، خاندان مهران در مقابل ساسانیان بایستند همین عامل بود؛ زیرا بهرام چوبین زمانی که با خسرو پرویز روبرو می‌شود، حیثیت خاندانی خود را، در انظار، به رخ خسرو پرویز می‌کشد، در هر حال اردشیر بابکان، از خاندان ساسان که خود با همکاری دیگر خاندان های بزرگ به حکومت رسید، کوشید برای ایجاد تمرکز در کشور و پایان بخشی به نظام ملوک الطوایفی و حاکمیت سران قبایل و حکومتگر از قدرت دین استفاده کند و بدین طریق برای مدتی از نفوذ و قدرت خاندان های حکومتگر بکاهد. در همین راستا ساسانیان برای کاهش نفوذ آنها در سرزمین‌های تحت سلطه سعی کردند سران این خاندان های بزرگ را در رأس دستگاه های مفصل اداری مملکت استخدام کنند، تا ضمن از بین بردن دامنه نفوذ آنها در مناطق خود که دارای املاک فراوان بودند، آنها را در مرکز حکومتی، تحت کنترل و بر تحرکات آنها نظارت داشته باشند. اما ظاهراً این تدابیر نتوانست از دامنه قدرت

گردید و سرانجام بهرام او را مورد عفو قرار داد (دینوری، ۱۳۷۱: ۱۲۴).

**کارن:** وی از جمله سرداران جنگ قادسیه بود که در این جنگ چون پارسیان شکست خوردند، فرار کرد و در همدان نیز از ابن امیر شکست خورد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴۵۷).

**کارن:** یکی از سرداران بزرگ ایران در سال ۳۲ هجری که از طسین و اهل بادغیس و هرات و قهستان نیرو جمع کرده که بالغ بر چهل هزار جنگجو بود. عبدالله بن خازم سردار عرب در خراسان به سوی کارن لشکر کشید و با وجود کمی سپاه خود با حيله جنگی بر کارن چیره گشت و کارن در میدان نبرد به قتل رسید و عده‌ی زیادی از سپاهیان کشته و عده‌ی اسیر گردیدند (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۵۰۵).

#### آثار منسوب به خاندان قارن

۱- نقش فیروزآباد: در تصویر تاج گذاری اردشیر، پشت سر او نماینده کارن ایستاده و باد بزن را بر سر او گرفته هست (لوکونین، ۱۳۵۰: ۳۰۸-۳۰۹).

۲- نقش رجب، مان اردشیر اول: در تصویر تاج گذاری اردشیر نماینده کارن در کنار شاپور ایستاده است (لوکونین، ۱۳۵۰: ۳۰۸-۳۰۹).

۳- نقش رستم: در صحنه نبرد هرمزد دوم در نقش رستم، وی قارن را که زره یکپارچه به تن کرده و کلاه خود بر سر نهاده است (لوکونین، ۱۳۵۰: ۳۲۲).

دنبال کرد و به هزیمت واداشت (رستگار فسانی، ۱۳۸۸: ۷۳۹).

**کارن پدر سوفزای:** وی از سرداران بزرگ دوره پیروز و قباد ساسانی است (خالقی مطلق، ۱۳۹۰: ۴۴۳).

**کارن پسر سوخرا:** وی چون پدرش سوخرا به دست قباد کشته گردید همراه با برادرانش به طبرستان آمدند تا زمانی که کسری انوشیروان به پادشاهی رسید و به فکر فرزندان سوغزا افتاد تا عاقبت آنان را در سرزمین طبرستان یافت و آنها را گرامی داشت و کارن را سپهبد طبرستان قرار داد.

**ژکارین:** کارین سردار شاپور دوم که همراه با زیخ قصر اوتاگرس را فتح کرد و ملکه فرندرم را اسیر کرد.

**کارن:** وی سردار سپاه ایران در جنگ با رومی‌ها و لازیکا در سال ۵۵۰م بود که با کشته شدن او سپاه ایران منهدم گشت (مهرین، ۱۳۴۲: ۱۹۴).

**کارن جبلی نهاوندی:** وی فرمانروای سرزمین گومش (دامغان) بود که عمرش افزون بر صد بود و سالار جنگ و سرپرست خراج خراسان و گومش و گرگان بود، نخست از سوی انوشیروان به آن کار گماشته شده و فرزند او هرمزد هم او را در این کار ابقاء کرده بود. انوشیروان دستور داده بود که او بر تخت زرین نشیند. گویند چون بهرام چوبین از خسرو دوم شکست خورد و به سمت خراسان عقب نشست در مسیر راه خراسان به گومش رسید که در آن مکان با سپاه کارن روبه رو گردید و کارن او را سرزنش نمود و به جنگ با بهرام پرداخت و سپاه کارن از بهرام شکست خورد و فرزندش کشته و خود اسیر



شکل ۱: قارن با کلاه خود رومی توسط هرمزد دوم از اسب به زیر افکنده است.

### ۳- خاندان سورن

اینجا به نقش بزرگان این خاندان فقط در دوره ساسانی پرداخته شد.

**آناک:** او یکی از خاندان بزرگ سورن در اواخر حکومت اشکانیان بود که با قیام اردشیر بر علیه اردوان چهارم به او پیوست او داوطلب شد که با تدبیر، خسرو حاکم ارمنستان که بعد از مرگ اردوان چهارم بر علیه اردشیر قیام کرده را بکشد به همین جهت به ارمنستان رفت و چنان وانمود کرد که از اردشیر فرار کرده و به او پناهنده شده است، آناک در آن جا بود تا این که موقع یافت خسرو را غافلگیر ساخت و او را بکشت و فرار کرد و یاران خسرو او را دنبال کردند تا او و خانواده اش به رود ارس رسیدند و آن جا او خود را به آب زده غرق شد و سربازان هم خانواده ی او را اسیر کردند و همه را کشتند (بیوار، ۱۳۹۲: ۵۲-۵۳).

**سورن:** وی پسر آناک بود که از ارمنستان به ایران گریخت (مهرآبادی، ۱۳۷۲: ۱۶۶).

نام چند تن از پهلوانان و بزرگان دوره اشکانی و ساسانی است و همه آن ها از خاندان بزرگان و نجبا به شمار می آمدند. ریشه لفظ سورن از ثوره به معنی قهرمان یا توانا است مهرآبادی در ذکر نام سورن ها به ۱۴ مورد از این خاندان ها که در دوره اشکانی و ساسانی جزو اشراف و سپهسالاران جنگ بوده اند اشاره نموده است. نام سورن برای اولین مرتبه در دوره اشکانیان در زمان به تخت نشستن ارشک آمده است. چنان که در حوالی ۲۳۸ ق.م اشک و شش همدستش بر ضد آندرا گوراس، ساتراپ یاغی و سلوکی در هیرکانیه و پارتیه، قیام کردند و ارشک را به قدرت رساندند. یکی از آن شش سر دسته‌ای که به اشک اول کمک کرد تا به قدرت برسد، رئیس خاندان سورن که تاج پادشاهی را هم او پس از پیروزی بر سر اشک گذاشت و این کار کرد در خاندان اور موروثی شد و او نقش مهم و حساسی در فرماندهی سپاه داشت (مهرآبادی، ۱۳۷۲: ۱۶۶). لازم به ذکر است، در

مجمعل التواریخ وی را از «دانایان و حکیمان و موبدان عهد کسری» می‌داند. با یکی از بزرگان زمان خود به نام «زیرگان» یا «زوان» رقابتی سخت داشت و سرانجام با توطئه او و به فرمان خسرو اعدام شد (پروکوپوس، ۱۳۶۵: ۱۰۹).

**ماهویه:** ماهوی سوری نیز از خاندان سورن به شمار آمده است. به گزارش ابن بلخی ماهویه اصفهبد شهر مرو بود. طبری وی را پسر مافنا، پسر فید و مرزبان مرو می‌داند. او را ملقب به ابراز یا براز می‌خوانند. پس از حمله عرب به ایران یزدگرد ساسانی به وی پناه برد و او که می‌خواست از این مهمان ناخوانده خلاص شود نامه‌ای به بیژن فرمان‌روای سمرقند فرستاد و او را به مرو فرا خواند تا یزدگرد را از میان بردارد، یزدگرد چون از توطئه او آگاه شد ناگزیر به فرار شد و به آسیایی پناه برد، ولی ماهوی که همه جا دنبال او بود او را در آن جا یافت و آسیابان را به کشتن او فرمان داد (رستگار فسائی، ۱۳۸۸: ۹۷۴). عاقبت بیژن در زمان خلافت عثمان او را با فرزندانش بکشت و بسوخت. اگر چه بلاذری معتقد است که ماهویه مرزبان مرو در زمان خلافت علی بن ابی طالب نزد وی به کوفه آمده بود و حضرت علی (ع) نامه‌هایی به دهقان‌ها و اسواران نوشت که جزیه را به ماهویه دهند (مستوفی، ۱۳۸۷: ۱۲۶).

#### آثار منسوب به خاندان سورن:

- ۱- کتیبه نقش رجب.
- ۲- کتیبه پایکولی نرسی (لوکونین، ۱۳۵۰: ۱۰۸-۱۰۹).
- ۳- نهر سورین در ری: در چشمه علی و همچنین در اینجا بناهایی از خاندان مهران نیز وجود دارد، نهری به نام نهر سورین که از نام خاندان سورن است (نولدکه، ۱۳۸۸: ۶۸۱).

**سورن پهلوی:** وی نیز سپهسالار شاپور دوم در یکی از جنگها با او بود که وی به دست یکی از سرداران ارمنی به نام موش به قتل رسید (نولدکه، ۱۳۸۸: ۴۶۶).

**سورن پهلوی:** وی در عهد بهرام پنجم می‌زیست و عنوان هزار بد داشت و زمانی که اردشیر شاه ارمنی به دربار بهرام فرا خوانده شد بهرام از او خواست به عنوان خویشاوند او را نصیحت کرده و از او بدگویی نماید، ولی سورن قبول نکرد و گفت: «چگونه می‌توانم در اثر جاه طلبی و مقام پرستی دربارهی یک دوست سخن چینی و بدگویی کنم.

**سورن دست بر هم:** وی در زمان یزدگرد دوم حاکم آدیابن و جرمایه بود (نولدکه، ۱۳۸۸: ۴۶۶).

**سورن:** وی به پدر ماهبود مشهور بود و به دست ارامنه در سال ۵۷۲ میلادی کشته شد (نولدکه، ۱۳۸۸: ۴۶۶).

**ماهبود:** وی از رجال بزرگ عهد ساسانی و معاصر قباد و خسرو انوشیروان بود. نام وی به صورت مهبود، مهابود و مبدوس نیز ضبط شده است. یوستی این نام را به معنای «کسی که ایزد ماه را در ضمیر خود دارد» و «کسی که روح و روانش با تفکر به سوی ایزد حرکت می‌کند» آورده است (مهرآبادی، ۱۳۷۲: ۱۶۶). وی همراه با سیاوش، یکی از سرداران وابسته به خاندان مهران از سوی قباد مامور گفتگوی صلح با روم بود تا دربارهی ناحیه لازیکا با آنان به مذاکره پردازد، اما در این باره توفیقی کسب نکرد. وی از سیاوش که به قولی طرفدار مزدکیان بود، نزد قباد سعایت کرد و با این عمل موجب اعدام وی شد. ماهبود که لقب «سرنخورگان» داشت، در سرکوبی مزدکیان قباد را یاری کرد (مشکور، ۱۳۶۷: ۳۳). ماهبود همچنین خسرو انوشیروان را در کسب تاج و تخت یاری کرد تا به قولی ثعالبی خود به وزارت او رسید. صاحب





شکل ۲: نهر سورنی در پای کوه دژ رشکان شهر ری، امروز چشمه علی نامیده می‌شود.

#### ۴- خاندان مهران

مهرداد دوم اسم چهار نفر آورده شده است که در حضور شاه ایستاده اند و شاه در سمت راست است و خود را شاه بزرگ می‌خواند و یکی از آن چهار نفر مهرداد نام دارد با لقبی که مفهوم مورد اطمینان را می‌رساند از این لقب حدس می‌زنند که شاید نیای خاندان مشهور «مهران» بوده باشد که در ایالت «راگا» یا ری تهران امروزی، فرمانروایی داشتند (هرتسفلد، ۱۳۸۱: ۲۹۳). مهرآبادی در خصوص خاندان مهران تا سال ۱۶ هجری به ۲۹ نفر از این خاندان که در تاریخ ساسانی نقش عمده ای داشتند، اشاره می‌کند. ما در این قسمت در مورد خاندان مهران با توجه به متون تاریخی ایران باستان و کتیبه‌ها و دیگر داده‌های تاریخی آمده است به بعضی از این خاندان که نقش اساسی در تاریخ ساسانیان داشتند اشاره می‌کنیم.

خاندان مهران را از زمان اردشیر یکم ساسانی می‌شناسیم و آن زمانی است که اردشیر اتحاد خاندان اشکانی مهران و خاندان ساسانی را در وجود نپیره‌هاش هرمزد - اردشیر مجسم دید و خاطرش جمع شد که ایرانشهر را دیگر خطری نیست (شهبازی، ۱۳۸۹: ۲۹۲). این خاندان مالک بخش‌های بزرگی از دشتهای اطراف تهران (ری) و پارس بودند. چون ایالت پارس مقر اصلی ساسانیان بود، خاندان مهران اجازهی فروش املاک وسیع خود را نداشتند و فقط آن را به ارث برای نسل بعد حفاظت می‌کردند (میراحمدی، ۱۳۹۰: ۶۴۰). خاندان‌های اخیر از بعضی لحاظ با خاندان‌های دیگری از ری به نام سپند یاد پیوندهایی داشتند و سپهسالاران دوره ی ساسانی بیشتر از این خاندان انتخاب می‌گردید (نفیسی، ۱۳۸۴: ۳۴). در کتیبه‌های فارسی امروزی در طاق بستان یاد بود



پیروز آمد و هر مزد را در ری شکست داده و اسیر کرد و پیروز را به تخت شاهی نشاند (شهبازی، ۱۳۸۹: ۴۶۴).

**مهران:** در زمان پیروز به خاطر سیاست‌های مذهبی او در ایبریا و گرجستان شورش‌هایی بر علیه ایران به پا خواست در نتیجه برای مقابله با شورشیان پیروز سردار بزرگ خود به نام مهران را به آن سرزمین فرستاد نبرد در دشت چامانا در حوالی تفلیس به وقوع پیوست قوای متحد ارمنی و گرجی از لشکریان ایران شکست خوردند. مهران سردار لشکر ایران شکست خوردگان را تعقیب کرد و می‌خواست سر و سامانی به کار ارمنستان بدهد که از طرف پیروز پیکی رسید و از مهران فرمانده سپاه ایرانی خواستند که بی‌درنگ به دربار شتابد و در آن پیروز شاه به همه اطلاع داده بود که قصد دارد با تمام قوای ایران شهر به هیاطله بتازد، شورشیان از بازگشت مهران خرسند شده بار دیگر اداره ارمنستان را به دست گرفته به شهر دوین برگشتند (شهبازی، ۱۳۸۹: ۴۷۹).

**مهران:** پدر باذان، حاکم یمن در زمان خسرو انوشیروان، مهران بوده است و خسرو پرویز او را مامور دستگیری رسول خدا (ص) نمود و او در سال ده هجری اسلام آورد. **مهران گشنسب:** یکی از افراد خاندان مهران در دوران خسرو اول بود و مرزبان گرجان (گرجستان) و اران و فرماندهی چندین هزار سوار بود و به مسیحیت گرویده بود و در سال ۵۳۸-۹ مسیحی به درجه شهادت رسیده است (کریستن‌سن، ۱۳۷۸: ۹۸).

**مهران گشنسب:** وی از نجیب‌زادگان زمان هرمزد چهارم بود و قد و رخسار خوش آیند داشته و مورد توجه شاهنشاه قرار گرفته بود و مقام و منصب «پدشخوار» را داشت یعنی کسی که در حضور شاه پیش از او از خوراک وی می‌خورد. خانواده او از اعیان و نجبای بزرگ بودند و پدرش

**ارشتاد دبیر:** از خاندان مهران و از شهر ری می‌باشد. او نماینده یکی از خاندان‌های بزرگ اشکانی و از مهرانهای روزگار ساسانیان و از بزرگان و درباریان شاپور یکم است. ارشتاد در کتیبه‌ی شاپور بر کعبه زردشت در فهرست درباریان شاپور در جایگاه ۵۶ و در میان دبیران این فهرست دومین دبیر است و این اسم در فارسی میانه و پارتی به معنای راستی و درستی آمده است (نصرالله‌زاده، ۱۳۸۴: ۷۱).

**مهران:** در زمان شاپور دوم امپراطوری یولیانوس نقشه سلطنت خود را در جنگ با ایران دنبال کرد. او یکی از سرداران اوهرمزد شاهزاده ایرانی که برادر پادشاه بود و به روم گریخته بود به همراه ارشک سوم پادشاه ارمنستان با کمک قوای رومی راه تیسفون را در پیش گرفت لیکن راه پیشرفت آنان را یکی از سرداران ایران که مهران نام داشت سد کرد و در این جنگ یولیانوس کشته شد. نولدکه صورت دیگر این مهران را مرنس آورده است (نولدکه، ۱۳۸۸: ۱۶۸).

**پیرک (فیرک):** وی بعد از مرگ یزدگرد اول به همراه دیگر بزرگان به علت بد رفتاری یزدگرد و روش ناپسندیده اش پیمان بستند که هیچ‌یک از پسران او را به پادشاهی انتخاب نکنند و فردی از خاندان و نزدیکان اردشیر بابکان را که نامش خسرو بود به پادشاهی برگزیند (دینوری، ۱۳۷۱: ۸۳).

**رهام:** این نام به صورت‌های زهام، رهم، رام، وره‌رام و وهرام نیز ضبط شده است. وی دایه و پرورنده و مربی پسر کوچکتر یزدگرد دوم یعنی پیروز بود. وی از خاندان مهران و منصب اسپهبدی داشت. رهام وقتی دو دستگی سپاهیان ایران را پس از مرگ یزدگرد دوم دید و همچنین هرمزد سوم برادر پیروز تاج و تخت را تصاحب کرده بود (رستگار فسائی، ۱۳۸۸: ۱۰۳۰) با سپاهیانش به کمک

استاندار نصیبین و جدش حاکم انطاکیه جدید بود و نیای مادری اش موبد بود فعالیت او در دین مسیح مربوط به دوران خسرو پرویز است و چون عیسوی شد نام خود را به گیورگیس تغییر داد. مهران گشنسب در زمانی که زرتشتی بود با خواهرش ازدواج کرده بود اما چون مسیحی شد از او جدا گردید. او حتی المقدور در حمایت عیسویان کوشید و عاقبت او را متهم به انکار دین زرتشتی کردند و به دستور خسرو پرویز او را محکوم و مصلوب ساختند (کریستن سن، ۱۳۷۸: ۳۵۱).

**مهران ستاد:** این نام در بعضی از نسخه های شاهنامه به صورت مهران شاد و در مجمل التواریخ مهران ستاد ضبط شده است. مهران ستاد موبدی خردمند و راد و جهان دیده بود که انوشیروان او را برای خواستگاری دختری نژاده و زیبا از دختران خاقان به چین فرستاد و او توانست دختر خاقان را به نزد انوشیروان بیاورد. زمانی که هرمزد از مهران ستاد شنید که چون خاقان چین می خواست دختر را به ایران بفرستد از ستاره شناسانی که مشاورانش بودند، پیش گویی کارش را خواست. گفت که همه چیز خوب خواهد بود و پسر این دختر و شاه ایرانیان به شاهنشاهی خواهد رسیده اما شاهی از ترکان بر او خواهد تاخت و کار را بر او تنگ می کند و مردی پهلوان نژاد به جنگ ترکان می رود و ایران را نجات خواهد داد پس خاقان شاد شد و دختر به خسرو فرستاد و تو زادی و بالیدی و اکنون زمان آن است که بهرام چوبینه را بخواهی و او را به جنگ ترکان فرستی. مهران ستاد این بگفت و جانش بر آمد ز تن (شهبازی، ۱۳۸۹: ۵۸۴).

**مهران:** وی فرزند بهرام چوبین بود که در نبرد عین التمر در زمان خلافت ابو بکر از خالد ش کست خورد و از میدان جنگ گریخت. طبری کشته شدن مهران را به سال چهاردهم در ماه صفر می داند و اهمیت کشته شدن

مهران به آن حدی است که عمر به عتبه یعنی ابن غزوان گفت: «خدا عزوجل حیره و اطراف آن را برای برادران شما گشود و یکی از بزرگان آنها کشته شد». صاحب حبیب السیر زنده بودن مهران رازی را تا جنگ جلولا ذکر می کند که او در قلعه جلولا شش ماه تحصن می کند و بعد از آن قریب صد هزار نفر از اتباع او به دست مبارزان حجازی کشته می شوند (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴۸۳).

**سیاوخش:** وی فرزند مهران و نوهی بهرام چوبین و حاکم شهرری بود و در زمان حمله اعراب به ری از مردم دماوند و طبرستان و کومش و گرگان کمک خواست و آنها چون از مسلمین بیمناک بودند به یاری او آمدند، ولی فردی به نام زینی از بزرگان شهر به سیاوخش خیانت کرد و عده ای از سپاهیان مسلمین را وارد شهر ری کرد و پس از آن دروازه های شهر گشوده شد و خود سیاوخش هم در آن نبرد کشته شد (ابن مسکویه، ۱۳۶۹: ۳۵۹).

**مهران:** وی در اواخر حکومت ساسانیان در زمان خسرو پرویز زندگی می کرد. وی از خاندان پادشاهی و از خویشان خسرو بود و در کشتن هرمز پدر خسرو دست داشت و از بیم خسرو از تیسفون در آمده و آهنگ درباره پادشاه خزر کرد، ولی در آران نامه ای از خسرو به او رسید و به او اطلاع داده شد که هر کجا نامه به او رسید آن سرزمین را از آن خود ساخته نشیمن گیرد، مهران در آران نشیمن ساخته، شهری در آن جا به نام مهرآوران بنیاد نهاد و هزار خانه از ایرانیان هم پیش او کوچیدند. پس از مهران فرزندان و نوادگان او از بزرگان آران شمرده می شدند (کسروی، ۱۳۸۸: ۲۴۳).

**مهران:** وی حاکم آذربایجان بود و یزدگرد چون خبر مسلمان شدن جابان را شنید به او نامه نوشت و در خواست کمک کرد و به مهران گفت اگر حاضر شوی که با لشکر خود به ما یاری کنی و به جنگ مسلمین روی

همین دلیل زندگی بهرام چوبین را که از خاندان مهران بود جداگانه در فصول بعدی مورد بررسی قرار خواهیم داد. آثار منسوب به بهرام در ناحیه شهر ری منطقه‌ای به نام چشمه علی موجود است و کوهی در کنار آن می‌باشد.



شکل ۳: سکه بهرام چوبین

### آثار منسوب به خاندان مهران

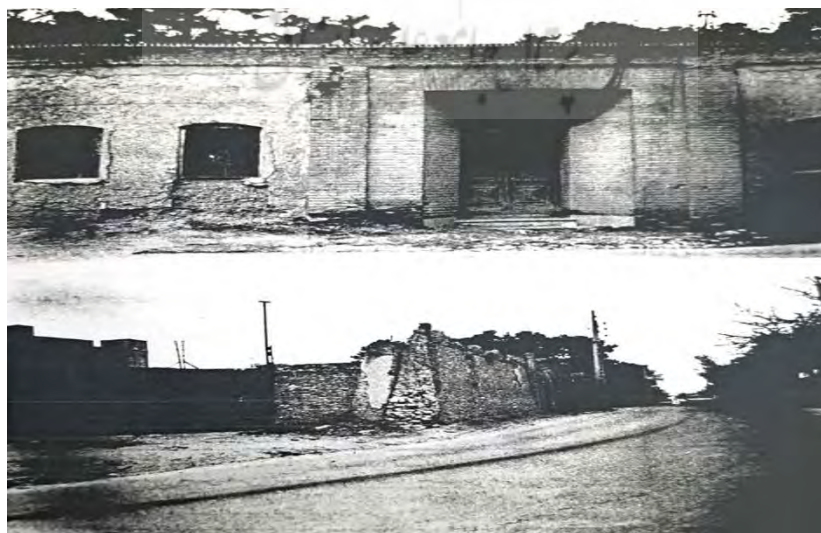
۱- کتیبه بیستون: دز زیر کتیبه داریوش در بیستون نقشی از دوره ساسانی موحود هست که نفر اول شاه بوده و نفر دوم گودرز و نفر سوم فردی به نام مهران از خاندان مهران می‌باشد.

۲- ری: در ری ناحیه چشمه علی در فاصله سه راه سیمان (کریمان، ۱۳۵۴، ج ۱: ۳۱۷-۳۱۸).

۳- ده مهران در حدود سه راه ضرابخانه (کریمان، ۱۳۵۴، ج ۱: ۳۱۷-۳۱۸).

پادشاهی فارس را به تو دهم و دختر خویش پوراندخت را به همسری تو در آورم. چون نامه یزدگرد به مهران رسید او با هشتاد هزار مرد و فیلان جنگی به پیش یزدگرد آمد و یزدگرد از آمدن مهران قوی دل شد و او را ستایش نمود و به وعده های خود وفا کرده او را به جنگ با مسلمین فرستاد و او با لشکریان خود به کنار رود فرات آمده و آن جا را لشکرگاه خود ساخت و با مسلمین به فرماندهی ابو عبید ثقفی به جنگ پرداخت و پس از کشته شدن ابو عبید و عده ای از سرداران اسلام، مسلمین شکست خوردند و بعد از آن عمر خلیفه مسلمین سعد وقاص را به مقابله با آنها فرستاد و در محل قادسیه در سپاه رو به روی یکدیگر قرار گرفتند و در ابتدا مهران داماد یزدگرد پای به میدان نهاد و هم رزم طلبید که از طرف مسلمین منذر بن حسان به مقابله او شتافت و مهران را زخمی کرد و جریر بن عبدالله بجلی به کمک او شتافت و او را به قتل رساندند و وسایل و جامه های قیمتی او را بین خود تقسیم کردند (ابن اعثم کوفی، ۱۳۷۲: ۹۶).

علاوه بر افرادی از خاندان مهران که ذکری از آنها به میان آمد افرادی دیگر از این خاندان مانند بهرام چوبین هستند که در تاریخ ساسانیان نقش زیادی ایفا نمودند به



شکل ۴: باغ مهران اردشیر در محل ده سابق مهران که اکنون به ضرابخانه مشهور و در افواه به خاندان مهران منسوب است.

## ۵- خاندان اسپندیار

اسپندیار به صورت های اسفندیار، اسفندیار و اسفندیاز ضبط شده است. این خاندان نسب خود را به اسفندیار پسر گشتاسپ می‌رسانند. که یازده نسل سابقه قدرت و حکومت در ایران داشتند و تیول این خاندان در ری بوده است، اگر چه در فارس و خراسان هم املاک و زمین‌هایی داشته‌اند. اردشیر بابکان در شجرنامه‌اش نسب خود را به اسفندیار پسر ویشتاسب (گشتاسب) می‌رساند و به این طریق خود را با کیانیان پیوند می‌دهد (ویسهوفر، ۱۳۹۳: ۲۱۲). همانطور که در شاهنامه فردوسی آمده است اسفندیار هدفش متمرکز و یکپارچه کردن کشور و ترویج دین زرتشت است. به همین دلیل اردشیر نیز خود را مدافع دین زرتشت و یکپارچگی کشور قلمداد می‌کند. مهر آبادی در معرفی خاندان اسپندیار به هفت مورد از این خاندان اشاره می‌کند.

**مهرنرسی:** او را مهر نرسی و مهر نرسه می‌گفتند و هزار بنده لقب دادند. او پسر برازه پسر فرخزاد و نسب به اسفندیار پسر بشتاسب می‌برد (طبری، ۱۳۵۲: ۶۲۸).  
مهرنرسی از دهی به نام ابروان از روستای دشتبارین از ناحیه اردشیر خره است. او وزیر نیرومند ایران در زمان یزدگرد اول و بهرام پنجم و یزدگرد دوم و مقام وزرگ فرمذار داشته است و ارمنیان او را هزار پت ایران و ایران نامیده‌اند. همه پادشاهان ایران مهرنرسی را برای فرهنگ نیک و رأی پسندیده‌ی او و نیز برای اعتمادی که مردم به او داشتند بزرگ می‌شمردند (نولدکه، ۱۳۸۸: ۱۳۹). در مقابل عیسویان به جهت توجهی که این وزیر به دیانت زرتشتی داشته، به او کینه ورزیده و او را خائن و دورو و بی‌رحم خوانده‌اند. تا جایی که لازارفرپی<sup>۱</sup> او را به

نابکاری و دژخویی و نیرنگ سازی و مکاری معرفی می‌کند. او در غیاب پادشاه به عنوان نایب السلطنه کار می‌کرد و از لحاظ نژادی و اخلاقی و دانش سرآمد همگان بود و او در بیشتر امور همسنگ پادشاه شمرده می‌شد (شهبازی، ۱۳۸۹: ۲۴۹).

یزدگرد اول در اواخر سلطنت خود مجبور شده بود مهرنرسی وزیر نیرومند خود را که دشمن مجسم مسیحیان بود، از طرف مخالفان نیرومند خود به تعقیب مسیحیانی وادار کند که با تعصب به آزار زرتشتیان و تخریب آتشکده‌ها پرداخته بودند (محمود آبادی، ۱۳۹۳: ۲۳۶). همچنین، بهرام پنجم برای وصول باج و خراجی که از زمان یزدگرد اول از روم عقب افتاده بود مهرنرسی را با چهل هزار تن به روم فرستاد که به نزد بزرگ روم رود و در کار باج و جز آن با وی گفت و گو کند. مهرنرسی با ساز و برگ به روم (قسطنطنیه) رفت و در آن جا بماند و بدون جنگ با شاه روم خواسته‌های مهرنرسی برآورده شد و به ایران باز گشت. مهر نرسی پس از چندین سال خدمت به بهرام از او درخواست کرد به خاطر کهولت سن از مقام‌های دولتی کنار رود و به عبادت مشغول شود و بهرام با پیشنهاد او موافقت کرد و او به شهر خویش باز گشت و در خانه بنشست و به عبادت مشغول گردید و چهار روستا در آن جا بنا کرد و برای هر کدام آتشکده‌ای ساخت که یکی برای خودش و سه دیگر را به پسران خود بخشید و در هر روستا یک باغ با هزار درخت سرو آباد کرد (بلعمی، ۱۳۸۵: ۶۵۴).

چون یزدگرد دوم فرزند بهرام به سلطنت رسید مهرنرسی را وزیر خویش قرار داد و در ابتدا او را به جنگ رومی‌ها فرستاد، زیرا رومیان در گزاردن باجی که به پدر

<sup>1</sup> Lazar phorpi

بنا به گفته شهبازی خاندان مهر نرسی تا حدود ۸۵۰ میلادی مالک و نامی بوده اند. مهر نرسی سه فرزند پسر داشت که زروانداد و ماه گشنسب و کاردار بودند و هر سه ایشان در زمان حیات او به مناسب عالیه رسیدند (شهبازی، ۱۳۸۹: ۴۵۶).

**زروانداد:** این نام به صورت‌های ذروانداد، زراونداد، ذراونداد، زراوندار، در اونداد، ورزاونداد، ذراونک و رداوید آمده است و او پسر مهر نرسی بود. پدرش وی را به آموختن دین و فقه ترغیب کرد و او از آن سربلند بیرون آمد و بهرام گور او را به مقام هیر بدان هیربد منصوب نمود. پدرش در ابروان فارس آتشکده‌ای به نام او ساخت و آن را زرواندازان نامید (طبری، ۱۳۵۲: ۶۲۶). این آتشکده‌ها ظاهراً بنا بوده مراکز عبادی روستاها شوند و تولید آنها و انتصاب روحانیانشان با پسران و وارثان آنها باشد. مری بویس معتقد است این که مهر نرسه یکی از پسرانش را زروانداد (آفریده‌ی زروان) نامیده بود، نشان می‌دهد که او نیز ژروانی بوده است (بویس، ۱۳۸۱: ۱۵۳). البته شهبازی معتقد است که این نام هیچ ربطی به مهر نرسی ندارد که ساسانیان آئین ژروانی داشته باشند (شهبازی، ۱۳۸۹: ۴۵۳).

**ماه گشنسب:** این نام در طبری به صورت ماجشنس آمده است و وی فرزند مهرنرسه می‌باشد و به روزگار بهرام گور پیوسته دیوان خراج را بر عهده داشت و عنوان وی «واستریوشان سالار» بود. بویس ماه گشنسب پسر مهرنرسه را رئیس دامداران آورده است (بویس، ۱۳۸۱: ۱۵۳). امور مالیاتی، ساختار زمین داری و روستایی دولت ساسانی بود با نفوذی که ماه گشنسب بر بهرام داشت بهرام ناچار شد نه تنها مالیات‌های عقب افتاده‌ی سران دولت و زمین داران ثروتمند را ببخشید، بلکه پس از پیروزی او بر هپتالیان چاره‌ای جز این ندید که بار دیگر

او بهرام می‌پرداختند تعلل کرده بودند و مهر نرسی نیز با سپاهی گران به مقابله با رومیان شتافت و آنان را مجبور کرد که خواسته پادشاه را به انجام رسانند. گسترش دین مسیحیت در ارمنستان و تمایل استقلال طلبانه آنها موجب شد که مهر نرسی بنا به دستور یزدگرد دوم نامه‌هایی به بزرگان ارمنی نوشته و به آنان پیشنهاد داد که از مسیحیت روی برگردانند این باعث طغیان در بین بزرگان دینی عیسویان گردید و موقعیت مناسبی برای یزدگرد دوم و مهر نرسی متعصب به دین زرتشتی برای سرکوب و تنبیه ارمنی‌ها شد و ارتش ایران به فرمان یزدگرد در سال ۶۵۱ میلادی به ارمنستان تاختند و باعث شکست و تسلیم مردم و بزرگان ارمنستان شد و مهرنرسی خراج بزرگی بر مردم ارمنستان نهاد و آنان به ظاهر دین زرتشتی را پذیرفتند (محمود آبادی، ۱۳۹۳: ۲۴۵).

نرسه که از او به نام زرتشتی مومن یاد می‌شود و زندگی خصوصی او آکنده از امور پارسایانه و خیرخواهانه توصیف شده است در نزدیکی زادگاهش نزدیک به فیروزآباد پارس، پلی سنگی ساخت که هنوز باقی است و در کتیبه‌ی فرسوده‌ی آن چنین آمده است: «این پل را، مهرنرسه بزرگ فرمادار، برای بهره‌مندی روانش و به هزینه‌ی خویش فرمود بسازند. هر که از این راه آید، رحمت فرستد بر مهر نرسه و پسرانش، از بهر آن که او این پل را زد (بویس، ۱۳۸۱: ۱۵۲). علاوه بر پل نامبرده آثار دیگری منسوب به وی می‌باشد از قبیل کاخ ساسانی در جنوب غربی سروستان و باب اردشیر در شهر گور و آتشکده بزرگ جره در ده کیلومتری کازرون، آتشکده فراز مرا آور خدایا در سر راه قدیم کازرون به فیروزآباد و علاوه بر آن آتشکده مهر نرسیان و زرواندازان و کارداران و ماگشنسپان به نام سه فرزند پسرش که در ده کیلومتری کازرون واقع است می‌باشد.



مالیات ها را برای سه سال آینده مورد بخشایش قرار دهد. پدرش در ابروان فارس آتشکده ای به نام او ساخت و آن را ماجشنگان نامید (بویس، ۱۳۸۱: ۱۵۳).

**کاردار:** این نام به صورت های کارد، کاردار و اسمنکان ضبط شده است. وی پسر مهرنرسی بود و سالار بزرگ سپاه بود و به عنوان اسطران سلان داشت و این مرتبتی بالای اسپهبد بود و همانند ارکید بود و به قول بلعمی او سواری و مبارزت می دانست و بهرام او را سپهسالار خویش کرد. در اجرای قرارداد صلح در شهر نصیین بین ایران و روم که طرفین معتقد به اجرای یک پیمان یکصد ساله شدند و مهر نرسی در آن صلح نقش موثری ایفا نمود کاردار فرزند مهر نرسی با لقب «ارتشتان سالار» بر اجرای پرداخت های رومیان برای مواجب سپاه ساسانی نظارت کامل داشت. پدرش مهر نرسه در ابروان فارس آتشکده ای به نام او ساخت و آن را کارداران نامید (طبری، ۱۳۵۲: ۶۲۶).

**بندویه:** بندویه مخفف ویندفرنه (یا بنده فر) است یا کوتاه شده خربندان، وینداد گشنسب، وینداد هرمزد است. وی پسر شاپور پسر خربندان و از دودمان بهمن پسر اسفندیار است. هر مز چهارم چون شورش بهرام چوبین را شنید و به فرزندش خسرو در اثر ضرب سکه ها به نام او بدین شد و خسرو به ناچار به آذربایجان گریخت، بندویه و بستام دایی های خسرو به دربار فرا خوانده می شوند تا درباری رفتار خسرو توضیح دهند اما آنها جواب های گمراه کننده می دهند و هر مزد به آنها شک می کند و آن دو را زندانی می کند. چون سپاهیان بهرام به س وی مدائن روی نهادند، بزرگان و اشراف مدائن بر علیه هرمزد شورش کردند و هرمزد را از پادشاهی خلع کردند و بندویه و برادرش گسته هم را از زندان آزاد کردند و چشمان او را میل کشیدند اما از کشتن او دوری جستند (نولدکه،

۱۳۸۸: ۲۹۵). چون خسرو به صواب دید پدر برای کمک رو به روم نهاد و از پایتخت خارج شد دایی های او بندویه و گسته هم از دروازه های شهر برگشتند و بی فرمان خسرو هرمزد را خفه کرده تا زمینه برای سلطنت خسرو فراهم گردد و چون خسرو و یارانش به سمت روم روان شدند و در مسیر راه به شهر هیت رسیدند و در صومعه ای به استراحت پرداختند متوجه سپاهیان بهرام شدند که به آنان نزدیک می شوند. بندویه با بکار بردن حیل های خسرو و یارانش را نجات داد و با پوشیدن جامه ی شاهی و کمر بند و شمشیر و تاج خسرو سپاهیان بهرام را معطل کرد و بعد که حيله اش برملا شد دستگیر گردید و به نزد بهرام چوبین برده شد و در آنجا با حیل های دیگر بهرام سیاوشان را فریب داد و همراه موسیل ارمنی به آذربایجان رفت و به سپاهیان خسرو پیوست (دینوری، ۱۳۷۱: ۲۰). چون در آذربایجان شکست بر سپاهیان بهرام مستولی شد، او به نزد خاقان ترک رفت و خسرو در تیسفون به سر و سامان دادن کارهای دولت پرداخت و آن گاه خسرو کسانی را که در سال های در به دری و خانه به دوشی او از وی حمایت کرده بودند به کارهای بزرگ گمارد. از جمله دایی او بندویه که از آغاز راه با او بود، به امر خسرو مسئول دیوان و گنجینه ها که مقامی بود به مانند وزیر اعظم شد و همه ی دیوانها و خزانه ها به او سپرده شد (محمود آبادی، ۱۳۹۳: ۲۹۰). چون بهرام چوبین با نیرنگی که خسرو به کار برد به دست زن خاقان ترک به قتل رسید و کار خسرو استوار و رو به راه گردید تصمیم به خون خواهی قاتلان پدرش همچون بندویه و گسته هم گرفت، اگر چه از آن دو می ترسید همان طوری که پدرش را از اریکه سلطنت ساقط کرده بودند او را نیز از میان بر دارند، پس ابتدا زمینه را برای قتل بندویه فراهم نمود اگر چه ده سال با او به نرمی و ظاهر سازی رفتار کرده بود و

این فرد نباید با گسته‌م که برادر بندویه بوده است به خاطر فاصله زمانی دو‌یست ساله یکی باشد. اما گسته‌م یا وستهم دایی خسرو پرویز و برادر بندویه همان کسی است که بیش از این درباره همراهی با برادرش بندویه در به سلطنت رساندن خسرو پرویز و قتل هرمزد سخن به وسیله آن گفته ایم. گسته‌م پس از پیوستن به خسرو در آذربایجان به سرپرستی گروهی برای بستن پیمان به روم رفت و دختر قیصر «مریم» را به نزد خسرو آورد تا جایی که قیصر او را ستود. و چون گسته‌م با سپاه نیاطوس از روم به نزد خسرو آمد و نبرد با بهرام در گرفت بر دست راست شاه ایران می جنگید و نگهدار جان وی بود و در نبرد با بهرام چوبین یکی از سیزده تن دلآوری بود که نامزد یاری خسرو شدند (رستگار فسانی، ۱۳۸۸: ۸۸۹). خسرو پرویز پس از جلوس بر پادشاهی، گسته‌م را به حکومت خراسان، قومس، گرگان و طبرستان منسوب کرد (محمود آبادی، ۱۳۹۳: ۲۹۰). او چون بندوی را به قتل رسانید در صدد بر آمد تا گسته‌م را نیز از میان بردارد بنابراین این گسته‌م را از خراسان احضار کرد و گسته‌م بی درنگ به سوی شاه شتافت و در مرز قومس از کشته شدن برادرش بندوی آگاه گردید (دینوری، ۱۳۷۱: ۱۳۲).

گسته‌م (وستهم) که از سرنوشت برادر عبرت گرفته بود سر به طغیان بر افراشت و به بهرام تأسی کرده تاج بر سر نهاد و به یاری افواج دیلمی و جنگجویانی که در سپاه بهرام چوبین خدمت کرده بودند به مبارزه با خسرو ادامه داد و در سلطنت خراسان باقی ماند وی دو تن از پادشاهان را که ساوگ<sup>۳</sup> و پروگ<sup>۴</sup> نام داشتند به فرمان خویش در آورد. گسته‌م در دیلم سکه زد و مدتها در ری

زمانی که برای یکی از افرادش که خوب گوی و چوگان می زد چهار صد هزار درهم نوشت که بندویه پرداخت نماید، بندویه از آن سرباز زد و گفت خزانه با این زیاده روی‌ها پا بر جا نمی ماند، این بهانه به دست خسرو آمد تا به سالار نگهبان‌ها دستور دهد دست و پای بندویه را از تن جدا کرده و او را سنگسار کنند و به این طریق بندویه را به قتل رسانید (دینوری، ۱۳۷۱: ۱۳۱).

**گسته‌م:** به ایرانی باستانی و ستخمه<sup>۱</sup> یعنی کسی که زورش به جای‌های بسیار می‌رسد به پهلوی وستهم<sup>۲</sup> ارمنی و ستم، یونانی بستام، فارسی بسطام و گسته‌م آمده است. وی پسر شاپور پسر خربندادی و از دودمان بهمن پسر اسفندیار است (دینوری، ۱۳۷۱: ۱۳۲). نام گسته‌م (بستام) برای نخستین بار در زمان یزدگرد اول آورده شده است و آن زمانی است که چون بزرگان کشور تصمیم گرفتند بعد از یزدگرد بزه کار به علت بدرفتاری و روش ناپسندیده اش هیچ یک از فرزندان او را به پادشاهی انتخاب نکنند، از جمله ایشان بستام سپهد ناحیه عراق بود که پایه و مرتبه او را هزارفت (هزارپت) می‌گفتند (دینوری، ۱۳۷۱: ۸۳). همچنین، این فرد کسی بود که در زمان سلطنت بهرام گور که می‌خواست قدرت را از خسرو باز پس گیرد و بنا به پیشنهاد بهرام که تاج شاهی را بین دو شیر گرسنه قرار دهند که هر کس توانست به آن دست یابد پادشاه گردد و موبدان موبد تاج و جامه پادشاهی را بیاورد و این گسته‌م بود که به عنوان سپهد نیز دو شیر گرسنه و بزرگ را بین دو سوی جامه و تاج بست و به این طریق بهرام با کشتن دو شیر تاج و جامه شاهی را به دست آورد و پادشاه گردید (بلعمی، ۱۳۸۵: ۹۹۳). اما

<sup>3</sup> Savage

<sup>4</sup> Paryog

<sup>1</sup> vistaxma

<sup>2</sup> Vistahm

به مقاومت پرداخت. یاران او سربازان سابق بهرام چوبین بودند. حرکت او باعث شد تا سال ۹۰۱ میلادی سراسر امپراطوری به اطاعت خسرو در نیاید (محمود آبادی، ۱۳۹۳: ۲۹۰). تلاش خسرو برای قتل گسته‌م که خود را از اعقاب بهمن می‌دانست تصادفی نبود زیرا او خاندان خود را که اصلش به بهمن پسر اسپندیار می‌رسید از خاندان ساسانیان کهن تر و شایسته تر می‌دانست به همین دلیل خسرو از این بابت برای حکومتش بسیار بیم داشت (کولسنیکف، ۱۳۵۵: ۱۲۲).

در نتیجه، خسرو چون نتوانست گسته‌م را در جنگ شکست دهد دست به دسیسه زد و آن هم همسر او گردیه را فریفت و او نیز گسته‌م را به قتل رسانید و خود به خسرو پیوست و زن او شد. البته در تاریخ سیئوس از روایت مؤلفان مسیحی که درخور اعتماد فراوانی است رویداد قتل گسته‌م را بدین سان آورده است: گسته‌م در دامی که پریوک برایش گسترده بود کشته شد و پریوک، خزانه و زن مقتول را گرفت و سپاهیان خود را فرا خواند (کولسنیکف،

۱۳۵۵: ۱۲۴). با تمام این وقایع خاندان گسته‌م و برادرش از میان نرفت به طوری که تیرویو و بندویو که در سال ۶۲۴ میلادی در برابر اعراب جنگیدند، پسران بندوی بودند و نرسی هم که در برابر اعراب ایستاد، پسر خواهر بندری و بسطام بود و نام بسطام بنا به روایت مارکوارت در نام شهر بسطام در خراسان مانده است و نیز «بستان» در «طاق بستان» نزدیک کرمانشاه لهجه‌ی دیگری از ویستام است و در مجمل التواریخ گفته شده است که نام طاق بستان از دهکده ی بسطام است که از نام گسته‌م دایی خسرو گرفته شده است (شهبازی، ۱۳۸۹: ۶۱۵).

آثار منسوب به مهر نرسی:

- ۱- آتشکده مهرنرسیان: اولین آتشکده در ناحیه دشت بارین بوده و قریه ابروان که طبری هم اشاره دارد محل تولد مهر نرسی می‌باشد (طبری، ۱۳۵۲: ۶۵۲).
- ۲- آتشکده جره: بر فراز رودخانه جره قرار دارد (طبری، ۱۳۵۲: ۶۲۶) (شکل ۵).



شکل ۵: آتشکده جره

## ۳- قصر سروستان



شکل ۶: نمای بیرونی قصر سروستان



شکل ۷: نمای داخلی قصر سروستان

## ۶. خاندان اسپهبد

این اسم به صورت های اسپهبد، اسپهت، اسنبد، سپهبد و سپاهبذ ضبط گردیده است. تردیدی نیست که کلمه سپهبد از زمانهای بسیار قدیم در دین های ایرانی رایج بوده، در فارسی باستان «سپاه ذهپتی»<sup>۶</sup> و در پهلوی «اسپاهبذ» و در زبان ارمنی آن را «اسپریت»<sup>۷</sup> تلفظ کرده اند و در زبان سریانی «اسپید»<sup>۸</sup> ضبط کرده‌اند (نفیسی، ۱۳۸۴: ۲۸۳).

اسپهبد در زبان فارسی به کسی گویند که پادشاه طبرستان است چنان که پادشاه فارسین را «کسری» و پادشاه ترکان را «خاقان» و پادشاه رومیان «قیصر» نام دارد همچنین اسپهبدان نام شهری در سرزمین دیلم است که پادشاه آن کشور در آن می زیست و از دریا دو میل دور بود (یاقوت حموی، ۱۳۸۳: ۲۶۳). بنا به گفته موسی خورنی آرشاویر (فرهاد چهارم) سه پسر و یک دختر داشت، یکی آرتاشس فرهاد پنجم، دوم کارن و سوم سورن، اما خواهرشان که کوشم نام داشت همسر سردار آریائیان بود که از جانب پدر به این سمت گماشته شده بود و اعقاب این زن به مناسبت مقام شوهرش پهلوی اسپهبد لقب گرفتند. این خاندان تا چندین پشت فرماندهی سپاهیان پارتی را داشتند آن چنان که با لقب اسپهبد شناخته شدند (فرای، ۱۳۸۳: ۳۶۴).

این خاندان در کمک رساندن ساسانیان به حکومت نقش فعالی داشتند چنان که آگاتانجلوس می نویسد که یکی از علل انقراض اشکانیان سرپیچی خاندان اسپاهبت از طوایف مقتدر اشکانی است که از اطاعت آنها سر پیچیدند و به اردشیر بابکان پیوستند. این ها بر سر منافع و اختلافات خانوادگی چنان به اردوان پنجم که خویش و

هم خون آنان بود دشمن شدند که یکباره از او بریده و به اردشیر پیوستند و موجب زوال سلطنت آن خاندان کهن گشتند.

در کارنامه اردشیر بابکان برای نخستین بار به عنوان ایران سپاهید بر می خوریم که بلند پایه ترین مقام نظامی است. از کتیبه ی شاپور بر کعبه زردشت در فهرست درباریان بر می آید که اردشیر مناصب اشکانی بیدخش (والی بزرگ) و سپاهید (سالار لشکر) را حفظ نمود و با خاندان اشکانی ساخت. در نامه تنسر یکی از وظایف اسپهبدان اعلام جانشین شاه بوده است که بر طبق آن شاه سه نسخه وصیت نامه خود را درباره تعیین جانشین می نوشت یکی را به رئیس موبدان و دیگری به مهتر دبیران می سوم را به اصفهبد اصفهبدان می داد. در زمان درگذشت شاه این سه تن حاضر می شدند و با توافق رئیس موبدان، مهر نوشته ها را بر می گرفتند و به تعیین جانشین می پرداختند. مقام سپاهبذ در میان سرداران دوره اول عصر ساسانی مشخص نبود که کدام یک این مقام را حفظ کرده بودند. البته گاهی نیز ممکن بود که شاه مرزبانان را هم به فرماندهی و اداره ی جنگ معرفی نماید. مورخین روم شرقی و ارمنی و سریانی به ندرت اطلاع صریحی درباره این عنوان در دوره ی اول ساسانی به ما می دهند (کریستن سن، ۱۳۷۸: ۵۴).

بنا به قول طبری تا قبل از پادشاهی انوشیروان منصب اسپهبدی مملکت که سالاری سپاه بود از آن یکی بود و انوشیروان بود که این منصب را میان چهار اسپهبد تقسیم کرد. هر سپهبد مسئولیت محافظت از یکی از بخش های امپراطوری را بر عهده داشت. سپهبد شرق از خراسان، سیستان (سکستان) و گرمان (کرمان) محافظت می کرد.

<sup>8</sup> Aspad

<sup>6</sup> Spadhpati

<sup>7</sup> Sparapet



فرمانروایی اشکانیان پتسخوار گر توأماً با گیلان و دیلمان و رویان و دنباوند (دماوند) تحت فرمانروایی پادشاهی به نام جستف شاه گشنسب شاه) بوده است. ابن اسفندیار می‌نویسد که جستف شاه فرمانبردار اردشیر شد و آن شاهنشاه او را به شاهی آن ایالت ابقاء کرد. بازماندگان و اخلاف جستف شاه همین سمت را در مازندران داشته‌اند تا اینکه قباد پسر فیروز پس از بار دوم که به تخت نشست کوشید که کوهستان طبرستان را بیشتر مطیع خود سازد و پسر مهتر خود کیوس را با لقب پتسخوارگر شاه، فرمانروای آن سرزمین کرد. او لقب نخویر و منصب کنارنگ داشت و در روزگار بلاش در موقع پیمان صلح با ارامنه مشاور و معتمد زرمهر بود. در شورش زریر برادر زاده ی بلاش، گشنسب داد که از طرف زرمهر و شاپور مهران ارمنستان را به عنوان نخوارگ بر عهده داشت با مهربانی و آشتی جویی و دادن امتیازات بزرگ به وهن می‌گونی با او صلح نموده و از او درخواست کرد که با سپاه ارمنی خود به کمک بلاش بشتابد که او نیز چنین کرد و زریر شکست خورده و کشته شد و بلاش توانست پایه‌های حکومتش را به کمک گشنسب داد مستحکم کند (شهبازی، ۱۳۸۹: ۳۸۳). چون صاحبان مقامات عالی کشور، قباد را پس از هشت سال به خاطر پشتیبانی از مزدک از پادشاهی عزل کردند و برادرش جاماسپ را جانشین او قرار دادند عده‌ای از بزرگان از جمله گشنسب داد رأی به قتل قباد داد ولی اکثر بزرگان او را به قصر فراموشی افکندند (دیاکونوف، ۱۳۹۰: ۳۴۲). عاقبت قباد به یاری یکی از بزرگان کشور بنام سیاوش از زندان گریخت و به نزد پادشاه هیاطله رفت و دختر او را به زنی گرفت از خاقان سپاهی ستاند و با آن به ایران بازگشت و سلطنت را از برادرش جاماسپ پس گرفت و برادرش را کور کرد و بسیاری از بزرگان را بخشید، ولی گشنسب داد را که رأی به کشتن او داده بود به قتل رساند و مقام

سپهبد جنوبی مراقب پارس، شوش و خوزستان، همچنین خط ساحلی طولانی خلیج فارس بود. سپهبد شمالی، مسئول دفاع از ماد، کردستان، آذربایجان و اران، همچنین گذرگاه‌های حیاتی قفقاز (مانند گردنهی دربند) بود. سپهبد غرب نیز مسئولیت دفاع از یکی از مهم‌ترین نقاط اقتصادی، تجاری و کشاورزی را بر عهده داشت که در عین حال در برابر حملات رومیان بسیار آسیب‌پذیر بود، یعنی بین النهرین (عراق کنونی). همچنین هر سپهبد مسئولیت جذب نیرو و سربازگیری را عهده‌دار بود (فرح، ۱۳۹۲: ۳۰). دلیل این تقسیم کار ایران اسپهبد به این دلیل می‌تواند باشد که در قرن پنجم میلادی شاهنشاهی ساسانی با مشکلات مرزی روبه‌رو شد. آن چنان که از قرن سوم در جنوب، قبایل اعراب بدوی به ایران‌شهر هجوم می‌آوردند، در غرب جنگ با امپراتوری روم، مخصوصاً بر سر ارمنستان و در شرق نیز هفتالیان و ترکان شروع به حمله به ایران‌شهر کردند و به سختی می‌شد که ایران اسپهبد در چند نقطه با دشمن بجنگد. از این رو، به نظر می‌رسد که خسرو اول چهار اسپهبد به جای یک ایران اسپهبد گماشت (دریایی، ۱۳۹۱: ۳۸). که این اقدام موجب تقویت نیروی نظامی کشور و وابستگی آن به دولت مرکزی و شاهنشاهی گردید. مسکن اسپهبدان در ناحیه دهستان گرگان بوده است اما در خراسان و طبرستان نیز دارای اقطاعی بوده‌اند و در مقاطع مختلف تاریخی بر آن نواحی حکم رانده‌اند. در ذکر خاندان اسپاهبذ مهر آبادی همچنین به ۱۲ مورد از این خاندان اشاره نموده است.

**گشنسب داد:** پروکو پیوس این نام را «گوشا ناشتاد» آورده است. او مقام سپهسالاری داشت و محل حکمرانی او در مجاورت خاک هیاطله بود (پروکو پیوس، ۱۳۶۵: ۲۸). اجداد وی از اواخر عهد اشکانیان بر طبرستان تسلط داشتند. تنسر در نامه‌ی خود ادعا می‌کند که در پایان

کنارنگی را به یکی از خویشاوندان او داد (شهبازی، ۱۳۸۹: ۵).

**وهریز:** این نام به صورت وهریز، زین، مرزوان و خوره خسرو آمده است (ریپکا، ۱۳۸۱: ۹۴). او پسر واریهان پسر نرسی پسر فیروز ملک بود و لقبش فره داد بود. اما دینوری او را پسر کامگار و حمزه او را پسر خرزاد پسر نرسی می‌دانند (شهبازی، ۱۳۸۹: ۵۵۶). او از زمره بزرگانی بود که در زمان خسرو انوشیروان به علت لغزشی که از وی سرزده بود، خسرو بر او خشم گرفته و او را به زندان افکنده بود. چون سیف بن ذی یزن نزد انوشیروان از چیرگی حبشیان بر یمن شکایت کرد، انوشیروان او را عزیز داشت و بعد از اندیشه و رای بزرگان هشتصد مرد زندانی که کشتن بر آنها واجب بود از زندان خلاص نمود وهرز را که پیری هشتاد ساله بود بر ایشان امیر کرد و با سیف بن ذی یزن از راه دریا حرکت کرد و در ساحل عدن پیاده شد و چون این خبر به مسروق حبشی رسید به مقابله بر آمد و جنگ در گرفت وهرز پیش دستی کرد و تیری به مسروق زد که میان دو چشم او فرو شد و از پشت سرش بیرون آمد و بر زمین افتاد و مرد، لشکر مسروق پراکنده شدند وهرز وارد صنعاء شد و یمن را تصرف کرد و خبر فتح را برای خسرو انوشیروان نوشت و سیف بن ذی یزن را به پادشاهی یمن بگمارد و خود نزد انوشیروان برگشت (دینوری، ۱۳۷۱: ۹۲). چون سیف به دست سپاهیان حبشی به قتل رسید، انوشیروان دوباره وهرز را با چهار هزار نفر به سوی یمن فرستاد و وهرز توانست بار دیگر بر یمن تسلط یابد و خود از طرف کسری به امارت آن سرزمین برسد. خسرو انوشیروان به وهرز فرمان داد که در یمن هیچ سیاه پوست یا فرزند عربی را که سیاه باشد، چه خرد باشد چه بزرگ زنده نگذارد و هر مردی را که موهای پیچیده دارد و از دودهی سپاهان حبشی است بکشد و وهرز نیز چنین کرد. چون مرگ وهرز در رسید و این در

اواخر پادشاهی انوشیروان بود، کمان خویش را با تیری بخواست و گفت: «مرا بنشانید و او را بنشانیدند» و تیری بینداخت و گفت: «بنگرید هر کجا تیر افتاد گور من آن جا کنید» و تیر پشت دیری افتاد و همان کلیساست که نزدیک نعم است و اکنون مقبره وهرز نام دارد (طبری، ۱۳۵۲: ۷۲۳).

تاریخ نویسانی که از وهرز دیلمی سخن رانده‌اند، عموماً وی را به دلاوری، بزرگی و خرد و تدبیر درست ستوده‌اند و وهرز مردی ایران دوست و پای بند غرور ملی بود، این بزرگ مرد دیلمی سپهدار مدبر و دقیق و آگاه بر تمام فنون جنگی بود. در امر مملکت داری هم به اصل مردم داری و شناخت حقوق جامعه و ترویج عدل اعتقاد داشت و به همین انگیزه در جامعه تازی نامور گردید و اخلافش در آن جا به حکومت ادامه دادند. پس از مرگ وهرز، خسرو انوشیروان، پسر او مرزبان بن وهرز را در آن جا به پادشاهی نشاند و بعد از او تینجان پسر مرزبان و فرخسره پسر تینجان را به پادشاهی یمن نشاند. فرخسره در روزگار پادشاهی خسرو پرویز امیر یمن بود و بعد از این که خسرو بر او خشم گرفت خسرو او را از امارت یمن عزل نمود (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۹۷).

**شهر وراز:** این نام به صورت های شهر براز، شهروراز، ایرانشهر وراز، شهران گراز، فرهان، خرهان آمده است. لقب شهروراز یعنی گراز (پهلوان کشور و مخفف «ایرانشهر وراز») است که از زمان قباد پیشینه داشته است (شهبازی، ۱۳۸۹: ۶۱۹). منابعی که در مورد شهر وراز سخن گفته‌اند بسیار مغشوش و مبهم از او ذکر کرده‌اند. نام او با اسامی فرخان (فران، حرمان) و راز میوزان (راز میزان) در هم آمیخته شده است. در این جا برای این که شمه ای از این درهم ریختگی و تفاوت ض بط منابع ذکر گردد. مواردی مثال آورده می‌شود: دینوری: «شهریار .. به شام حمله برد». طبری «نام وی فرخان ماه اسفندیار

خسرو پرویز تحریک کرد. بعد از این که خسرو قصد داشت با توطئه‌های شهروراز را بکشد، شهر وراز نیز در توطئه برای سرنگون کردن خسرو شرکت کرد و دو پسرش نیز در زمره شورشیان و یاران شیرویه بودند (شهبازی، ۱۳۸۹: ۶۶۴). شهروراز بعد از مرگ خسرو پرویز و در زمان قباد دوم (شیرویه) از فرمان او سرپیچی کرده، کشورهای مفتوحه مصر و شام و قسمتی از آسیای صغیر را به روم مسترد نکرد و موقع را مناسب دانسته در صدد تصاحب تاج و تخت بر آمد و برای اینکه هراکلیوس را با خود همراهی کند با او ملاقات کرد و با او قراری بست که به موجب آن مصر و شام و قسمتی از آسیای صغیر را که هنوز در تصرف داشت به روم مسترد دارد. به علاوه مبلغی هم سالانه بپردازد. با مرگ شیرویه سران پارسی فرزند هفت ساله‌ی او را با نام اردشیر سوم بر تخت شاهی نشاندند بی درنگ شهروراز علیه چنین انتصابی سر به شورش برداشت، چون پیش از آن شهر وراز در مسائل مهم مورد مشورت خسرو و آنگاه شیرویه قرار می‌گرفت (محمود آبادی، ۱۳۹۳: ۳۰۳). اما بزرگان کشور که اردشیر را به تخت نشاندند با او مشورت نکردند و این غفلت بهانه‌ای برای او بود تا خردسالی اردشیر را غنیمت شمارد و از فرصت استفاده کند و دست به جنگ و خونریزی بگشاید و تاج و تخت سلطنت را به دست بگیرد. چون شهروراز به تخت سلطنت نشست پوران را به همسری خود در آورد و او نیز از این امر اجابت نمود. شهروراز اردشیر را کشت و خود را شاه خواند البته شکی نیست که در این امر او مورد حمایت هراکلیوس بوده است چون هراکلیوس بود که سرباز در اختیار او قرار داد و او توانست به این مقام برسد. شهروراز چون تاج و تخت را به دست آورد تمام کسانی را که در قتل شاه بر کنار شده (خسرو پرویز) دست داشتند مجازات کرد و گشت و با هراکلیوس صلح نمود (دریایی، ۱۳۹۱: ۱۰۶). چون از

بود» بلعمی: «و در ثغر روم مردی بود از سر هنگان پرویز، نام او شهر ایران» بیرونی: «شهر براز لقب او حرمان بود، اعتمادالسلطنه «اسم او فرخان است و لقبش شهریار». مقدسی: «گویند یکی از کارگزاران آبرویز به نام شهر ابراز فارسی بر رومیان چیره شد.» و پراکندگی و اختلاف ضبط منابع بیش از اینهاست (مهر آبادی، ۱۳۷: ۲۱۳).

شهروراز از جمله اسپهبدان خسرو پرویز بود که به خواست خسرو در انتقام از دولت روم جامه عمل پوشید و اعلان آمادگی خود را بر تاختن بر روم اعلام کرد و خسرو نیز به او عنوان جدیدی داد و گفت: «زین پس، تو به جای روم میزان، شهربراز نام خواهی داشت» او سپاه عظیمی گرد آورد و به دستور خسرو پرویز به سوی سوریه و فلسطین اعزام گردید. در نخستین مراحل جنگ، ارتش ایران زیر نظر فرماندهی سردارانی چون شهروراز پیروزی‌های چشمگیری به دست آورد و ضمن تصرفهای استان‌های بیزانس غنائم جنگی عظیم و اسیران فراوانی به چنگ آورده و خزانه‌ی شاه و اشراف نظامی از این غنائم پر گردید (پیگولوسکایا، ۱۳۹۱: ۲۳).

شهروراز پس از اعزام به شام، آن جا را تصرف کرد و به سرزمین فلسطین رسید و شهر بیت المقدس را در سال ۹۱۶ میلادی تصرف کرد و چوبی را که صلیب مسیح بود به ایران آورد (نولدکه، ۱۳۸۸: ۳۱۲). او توانست سرزمین فراعنه مصر را که از عهد داریوش دوم هخامنشی از تصرف ایران در رفته بود دوباره تسخیر نماید و کلید فتح شهر اسکندریه را به نشان فتح مصر به نزد خسرو بفرستد. او تا حدود حبشه پیش رفت و بدین گونه خاطره‌ی پیروزی‌های عهد هخامنش را در آفریقا زنده کرد. با تمام خدماتی که شهر وراز به خسرو کرده بود در زمانی که قسطنطنیه در محاصره شهر وراز قرار داشت روابط آنها به تیرگی گرائید و هرقل نیز با او همدلی نمود و او را بر ضد

دانسته اند، ولی شهبازی معتقد است که فرخ هرمز در دوران به تخت نشستن پور انداخت بود که از او تقاضای ازدواج نمود و بر سر آن مقصود جان خود را نیز از دست داد. آن چنان که می توان احتمال داد که چون پسر فرخ هرمز ملکه آزرمی دخت را کشت، داستان رسوایی او را ساخته اند تا برای نگهداری آبروی رستم ملکه ش دستاویزی داشته باشند و او را تبرئه نمایند همچنین سگهای از پوران پیدا شده است که در پشت آن تصویر مردی ریش دار است و از آن نتیجه گرفته می شود که وی همان فرخ هرمز پیشتر در زمان پوران کشته شده است (شهبازی، ۱۳۸۹: ۶۷۳).

**رستم فرخزاد:** صورت دیگر آن رستم است و در شاهنامه ثعالبی رستم آذری آمده است (ثعالبی، ۱۳۲۸: ۳۵۶). وی فرزند فرخ هرمز و اهل ری یا به قولی همدان بوده است. رستم از جمله کسانی بود که در توطئه علیه خسرو پرویز به همراه پدر و برادرانش در بر کناری خسرو پرویز نقش فعالی داشته است و رستم چون خبر قتل پدرش توسط ملکه آذرمیدخت را شنید با سپاه خود از خراسان به مداین لشکر کشید و ملکه را گرفتار کرده و دو چشمش را کور، و بعد او را بکشت. با تلاش رستم و برادرش و دیگر بزرگان عاقبت یزدگرد سوم به تخت سلطنت رسید و خود مقام نایب السلطنه یافت، او مردی صاحب نیروی فوق العاده و مدیری با تدبیر و سرداری دلیر بود و در حمله اعراب به ایران فرماندهی کل نیروی لشکری ایران را بر عهده داشت (کریستن سن، ۱۳۷۸: ۳۵۹).

با شکست سرداران ایرانی در نبردهای متوالی در برابر اعراب و جان باختن اکثر آن دلیر مردان و تضعیف روحیه مرزداران ایرانی، یزدگرد به رستم دستور داد به سوی قادسیه عزیمت نماید اگر چه رستم خود مستقیماً مایل نبود که در جنگ شرکت نماید و به یزدگرد گفت: ای پادشاه! مرا بگذار که عریان تا وقتی مرا به مقابله آنها

پادشاهی شهروراز (شهریار) مدتی گذشت بزرگان کشور از این که کسی که از خاندان پادشاهی نیست بر ایشان حکومت کند سرباز زدند و بر او شورش کردند و سردسته این شورش همسر شهروراز پورانه خت دختر خسرو پرویز بود (ابن بلخی، ۱۳۷۴: ۸۷). به دستور پور انداخت، سه سلحشور از اهالی استخر که در گارد پادشاه خدمت می کردند، هنگامی که شهروراز سواره بر اسب از کنار آنها می گذشت، او را به زیر کشیدند و کشتند و ریسمانی به پای او بستند و در کوی و برزن پایتخت می کشیدند و فریاد می زدند که این است سزای او که شاهی را غصب کرده است. در کشتن او یکی از بزرگان به نام زادن فرخ پسر شهرداران و دلاوری به نام مهیار که آموزگار سوارکاران بود و بسیاری دیگر از بزرگان و نمایندگان خاندان های مشهور به آنها یاری کردند. شهربراز بیش از چهل روز پادشاهی نکرد (کولسنیکف، ۱۳۵۵: ۱۶۴).

**فرخ هرمزد:** مورخان ارمنی نام او را به صورت خورخ اور میزد ضبط کرده اند و مسعودی نام او را خرهر مزاسپهبد خراسان آورده است (مسعودی، ۱۳۶۵: ۹۶). وی یکی از سرداران خسرو پرویز در جنگ با بهرام چوبین بود و طبری او را اسپهبد خراسان و سبئوس او را اسپهبد آذربایجان دانسته اند. او فرزند بندوان، سپهبد آذربایگان و ایشخان بزرگ ارمنستان بود. فرخ هرمز زمانی که آذرمیدخت دختر خسرو پرویز بر تخت نشست به عنوان سپهبد خراسان و بزرگ پارس از آذرمیدخت تقاضای ازدواج با او را کرد و چون او نمی توانست با خواسته فرخ هرمز مخالفت کند او را با حیله به پایتخت آورد و به وسیله نگهبانانش شبانه به قتل رساند که در نتیجه مورد خشم فرزندش رستم فرخزاد قرار گرفت او از خراسان به پایتخت لشکر کشید و چشمان ملکه را میل کشید و بعد او را به قتل رسانید (طبری، ۱۳۵۲: ۳۵۲). با توجه به این که اکثر مورخین کشتن فرخ هرمز را به امر آزر میدخت

توفانی شدید برخواست و سایبان رستم را در میدان جنگ به نهر عتیق افکند و تعدادی از دلاوران عرب چون «قعقاع» و همراهان او به تخت رستم رسیدند و «هلال بن علفه»، از سربازان اسلام، رستم را از پای در آورد (طبری، ۱۳۵۲: ۱۷۳۸). درست‌ترین گزارش از مرگ رستم را در اخبار الطوال» و «فتوح البلدان» می‌توان دید. بلاذری می‌نویسد: «خداوند» رستم را بکشت و جسد او را بیافتند، در حالی که پر از آثار ضرب و شمشیر و طعن و نیزه بود؛ و دانسته نشد کشته‌ی او کیست. «دینوری» نیز در «اخبار الطوال» می‌نویسد: «با حمله مسلمانان، آرایش جنگی ایرانیان در هم ریخت و رستم کشته شد و ایرانیان، گریزان، از میدان جنگ گریختند. آن گاه مسلمانان به جستجوی جسد رستم پرداختند و او را در میدان کشتگان یافتند که صد زخم نیزه و شمشیر داشت و فهمیده نشد چه کسی او را کشته است، برخی هم گفته‌اند رستم در رود قادسیه افتاد و غرق شد (دینوری، ۱۳۷۱: ۱۵۶).

**اسپندیار:** این نام به صورت‌های اسفندیار و اسفندیاز ضبط شده است. وی برادر رستم و پسر فرخ هرمزد بوده است. منصب او سرداری سپاه آذربایجان بود. او در جنگ با سردار اسلام بکیر شکست خورد و اسیر گشت (ابن مسکویه، ۱۳۶۹: ۳۶۱).

**خره زاد:** وی برادر رستم فرخزاد و پسر فرخ هرمزد بوده است. وی پس از شکست در قادسیه و کشته شدن برادرش، خود را به مداین رساند و یزدگرد نیز او را جانشین و نایب السلطنه‌ی خود معرفی نمود و بعد مداین را ترک کرد و به حلوان رفت. و بعد از آن، خره زاد به مقابله با اعرابی که به مداین نزدیک می‌شدند شتافت و چون شکست نزدیک شد به همراه سپاهیان خود به جلولاء عقب نشینی کرد و همان جاماند و برای یزدگرد که در حلوان بود نامه نوشت و از او کمک و یاری خواست و او

وانداری، پیوسته از عجمان بیمناک باشند و همچنان در دل عربان، هیبت و عظمت داشته باشم، تا وقتی من به جنگ آنها نرفته‌ام، حمله نیارند و اگر شخص به جنگ روم، یکباره گستاخ شوند و پارسیان کاملاً شکست بخورند (طبری، ۱۳۵۲: ۶۳۷).

به هر حال رستم که سرداری دلیر بود و از جنگ، بیم نداشت به دستور یزدگرد به نبردگاه قادسیه رفت و باب مذاکره را با تازیان گشود، تا از راه صلح و گفتگو با سعد و قاص به درگیری‌ها پایان دهد و بار رد و بدل کردن سفرای عرب بین او و سعد و قاص و طولانی شدن مذاکرات سبب شد که بسیاری از مورخان، آن را تمایل رستم به آیین اسلام برشمارند. بطوری که یعقوبی در این باب می‌نویسد: رستم خود، خواهان اسلام آوردن بود ولی او از همراهان خود بیم داشت و هرگاه به یکی از آنان پیشنهاد می‌کرد، روی مساعد نشان نمی‌داد (یعقوبی، ۱۳۶۶: ۲۷).

گویند رستم خود منجم بود، او می‌دانست که دولت ساسانی به آخر رسیده است و به همین دلیل خواهان صلح بود اگر چه آن میسر نشد. رستم قبل از شروع نبرد در قادسیه به برادرش در خراسان نامه نوشت: «به نام خدای مهربان، از سپهبد به برادرش، و سپس همانا من مشتری را در نشیب و زهره را در فراز دیدم؛ و این، واپسین وصیت من به تو است و روزگار پیوسته بر تو درود باد.» و سرانجام جنگ بعد از رسالت‌های بسیار و تأخیر رستم که منجم بود و می‌دانست که نتیجه‌ی جنگ چه خواهد بود در روز آخر سال ۱۶ هجری آغاز شد و در چهارمین روز نبرد حوالی ظهر فشار بر سپاه ایران بسیار شد و یا عقب نشینی دو سردار ایرانی - «هرمزان» و «نیر مران» که عقب نشستند و باز موضع گرفتند، آشفته‌گی در سپاه رخ داد (مسعودی، ۱۳۶۵: ۶۷۵). به روایت طبری در چهارمین روز نبرد هنگام نیمروز، قلب سپاه ایران شکافته شد و



هم او را مدد فرستاد (دینوری، ۱۳۷۱: ۱۶۱-۱۶۰). خره زاد با شکست در جلولاء با همراهان خود به یزدگرد پیوست و همراه او به پارس، کرمان و سیستان رفت و از راه طبسین و قهستان با یزدگرد راهی خراسان شد و چون عدم همکاری ماهویه دهقان مرو را مشاهده کرد از او خواست که او به توران زمین رود و در آن جا چندان بماند تا کار تازیان بر او روشن گردد، ولی یزدگرد نپذیرفت و راهی مرو شد و یزدگرد به پیشنهاد ماهویه حاضر شد یاران نزدیکش و خره زاد را از اطراف خویش پراکنده نماید، ولی خره زاد از آن جا نرفت تا یزدگرد به دست خود نامه ای برای وی نوشت که تو خره زاد، یزدگرد و خاندان و فرزندان او را همه به دست ماهویه دهقان مرو داده ای و کسانی را در این باره بر او گواه گرفت و این چنین بود که او یزدگرد را به ماهویه سپرد و خود به عراق باز گشت و سفارش او را به ماهویه مرزبان مرو نمود. از سرانجام او خبری در دست نیست (ابن مسکویه، ۱۳۶۹: ۸).

#### ۷- خاندان زیخ (زیک)

این نام به صورت های زیک<sup>۹</sup> و زیکس<sup>۱۰</sup> ضبط شده است. بر خلاف آن چه که اکنون به غلط مشهور است و سر منشا این غلط نیز بر ما پوشیده است، زیخ منصب و یا لقبی بوده است و نه خاندان، زیخ در وهله اول عنوان یکی از بالاترین مناصب اداری و برخی اوقات توأم با نظامی بوده است. اگر چه فاوستوس بیزانسی و آگاتا نجولس، زیک (زیخ) را نام خاندان پنداشته اند، اما منادرس زیخ را یکی از مناصب برتر ایرانیان می داند. همچنین در کتاب مناندر پروتکتور، زیخ پایه دانسته شده است که نیز می توانسته علم برای خاندانی هم بوده باشد و این خاندان در اواخر دوره ی پارتیان جانشین خاندانی از بزرگان آتروپاتن شده اند. مسکن و حوزه ی نفوذ این

خاندان در ماد آذربایجان بوده است (زرین کوب، ۱۳۷۷: ۳۵۰). مهر آبادی به چهار مورد از این خانواده در کتابش اشاره نموده است (مهر آبادی، ۱۳۷۲: ۱۸۳). در کتیبه ی شاپور اول در نقش رستم در بند ۲۲ در ذکر بزرگان همراه شاه بابک زیک به عنوان رئیس تشریفات آمده است (فرای، ۱۳۸۳: ۱۱۶).

**ایزد گشنسب:** نولدکه نام وی را به نقل از کتاب مناندر پروتکتور به صورت ایسدی گوسنف ذکر کرده است. که به روایت او وی پایه زیخ داشته است (نولدکه، ۱۳۸۸: ۱۶۹). که آن مربوط به دوره ی اشکانیان است ولی در دوره ی ساسانیان ما به نام سه فرد از آنها بر می خوریم، یکی از آنها یزد گشنس فانسفان است که در دوره ی یزدگرد اول زندگی کرده است و در به سلطنت رساندن خسرو نقش فعالی داشته است و دیگری ایزد گشنسب بزرگ فرمدار که هرمزد چهارم او را به عنوان وزیر بزرگ خود منسوب نموده بود که به قول فردوسی در شاهنامه نسبت به او خشم گرفت و او را زندانی کرده و بعد دستور قتل او را صادر کرد (رجبی، ۱۳۸۳: ۳۲۶). ایزد گشنسب سومی یکی از یاران بهرام چوبین است که بهرام او را در جنگ با ترکان برای محافظت تجهیزات سپاه انتخاب کرده بود. او همچنین در شورش بهرام بر علیه خسرو پرویز همراه و از سرداران سپاه بود که در مناظره بهرام با خسرو پرویز در آذربایجان در رکاب بهرام چوبین قرار داشت (شهبازی، ۱۳۸۹: ۱۸۵). چنان که ملاحظه می شود، هیچ یک از سه ایزد گشنسب که در تاریخ مشهورند با مورد مذکور که توسط مناندر به لحاظ تاریخی قابل انطباق نمی باشند. حال آن که تصور می شده که این منصب و خاندان صرف مربوط به دوره ساسانی بوده اند.

<sup>10</sup> Zikes

<sup>9</sup> Zik

کنیم بزرگان با او دست اتحاد دادند و در برانداختن اشکانی یکدل و یکزبان شدند. پس از آنکه اردشیر از وفاداری آنان مطمئن شد، نامه ای مبنی بر عدم اطاعت به اردوان نوشت و رسماً از تابعیت حکومت اشکانی خارج نمود، بنابراین به تدریج خاندان‌های بزرگ به اردشیر پیوستند و با اعلام همبستگی با او آرام آرام ایالت‌های پارت را از کومش تا گرگان و مرغیان و سیستان را تحت اطاعت وی در آوردند (زرین کوب، ۱۳۷۷: ۴۰۸).

برخی منابع صراحتاً پیش رفت سریع کار اردشیر را ناشی از حمایت دو شاخه از دودمان پهلویان (پارتیان) که پهلوی سوزن و اسپهبد نامیده می شدند بر شاخه ای از دودمان خویش که بر پارت شاهی داشتند رشک بردند و آماده شدند که اردشیر را یاری کنند (بیانی، ۱۳۸۳: ۴۸).

نجبای پارت که در طی سال‌ها جنگ خانگی از خاندان اشک تدریجاً مایوس و با یکدیگر به شدت مخالف شده بودند، در ماجرای شورش اردشیر و پدرش بابک، در پارس بر ضد پادشاهان محلی روی داد و منجر به جنگ با پادشاه بزرگ پارت شد، از کمک جدی به اردوان خودداری کردند و حتی پنهانی به عوامل دشمن پیوستند. اینکه خاندان‌های نجبای پارت برای تجدید قدرت خاندان اشک کمکی نکردند از آنجا پیداست که ولش برادر اردوان وارته وزد پسرش با وجود تلاش توفیقی به دست نیاوردند. حتی آن گونه که از روایات مورخان ارمنی - آگاه تانژلوس و موسی خورن بر می آید این نکته که خاندان‌های بزرگ پارت به خاطر اجتناب از تسلیم به توافق با یکدیگر با اردشیر کنار آمدند سبب شد که خسرو پادشاه اشکانی ارمنستان هم بلافاصله بعد از کشتن اردوان برای شروع یک مبارزه جدی بر ضد اردشیر فرصت مناسب به دست نیاورد (زرین کوب، ۱۳۷۷: ۴۰۸).

**زیخ:** منصب وی را مورخین ارمنی نهایت یا همان اسپهبد دانسته اند. به گفته ی آگاتانگوس وی همراه کارن به نمایندگی اشراف و اردشیر به نزد اردوان پنجم رفت و اردوان را فردی ناعادل و گناهکار بر شمرد و روی گردانی خود و اشراف بزرگ را به اطلاع اردوان رساند و در بازگشت گزارش جامعی به اشراف و اردشیر پارس داده و آنها نیز مهبای مقابله با اردوان شدند (نصرالله‌زاده، ۱۳۸۴: ۲۹۷). وی یکی از سرداران عمده ی شاپور دوم بود که شاپور دوم او و کارن را با سپاهییانی انبوه به اداره ی امور ارمنستان گماشت و در همان زمان توانست به دستور شاپور دوم همراه با کارن ملکه فرزندم را اسیر کرده و قصر او را در ارتاگرس فتح نماید. آمیانوس، نام وی را سیلاس ذکر کرده است که احتمالاً نام شخصی او بوده است. وی بعدها در حدود سال ۳۸۷ م. از طرف شاپور سوم به خدمت خسرو سوم - پادشاه دست نشاندهی ارمنستان از سوی ایران منصوب شد (مهر آبادی، ۱۳۷۲: ۱۸۵). وی فرستاده خسرو و نوشیروان به نزد امپراتوری ژوستینین در حدود سال ۵۵۹ م. بود (مهر آبادی، ۱۳۷۲: ۱۸۵).

خاندان زیخ در همه دوران ساسانی و حتی بعد از آن مقام والا و احترام و نفوذ فراوان داشتند و هنوز هم در گوشه و کنار ایران بزرگ نام و نشان آن‌ها باقی است مثل نام حمام گنجعلی خان زیخ که در مشهد مقدس قرار دارد و یادی از این خاندان بزرگ را در ذهن متبلور می سازد.

### نقش خاندان حکومتگر در تاسیس امپراطوری ساسانی

آگاتانژ مورخ ارمنی معاصر با ساسانیان روایت می‌کند که اردشیر پادشاه پارس انجمنی از بزرگان آن ایالت تشکیل داد تا ایشان و همه مردم پارس را به اتحاد و شورش علیه اشکانیان دعوت نماید. در این انجمن، او اشکانیان را بیگانه خواند و تسلط طولانی آن قوم را بر ایران و خطه ی پارس مصیبتی بزرگ شمرد و اضافه کرد اکنون زمان آن رسیده است که همه گرد هم آییم و بر ضد پارتیان قیام

است و اوست که مرا در کشتن فرمانروایان و پادشاهان یاری داده است (نولدکه، ۱۳۸۸: ۴۲).

اردوان وقتی از پیشرفت های سریع اردشیر به هراس افتاد و برای پایان دادن به شورش او سپاهی گران فراهم نمود، جنگ نهایی و قطعی وقتی روی داد که اردشیر توسط سفیری به اردوان پیشنهاد کرد زمان و مکان مناسبی برای یک نبرد قطعی تعیین کند و اردوان نیز بیشتر به پیروی از خصال مردانگی و نه بر اثر تدبیر و درایت، این پیشنهاد را پذیرفت. اردشیر قبل از موعود معین به رزمگاه که از طرف دشمن تعیین شده بود یعنی دشت هرمزدجان رفت و برای لشکریان خود موقع و مقام شایسته و مساعدی در نظر گرفت و گودالی به دور موضع دلخواه کند و چشمه ای را اشغال نمود. هنگامی که اردوان سرسید شاپور پسر اردشیر جنگ را آغاز کرد و بلافاصله اردشیر از مقام خود به اردوان حمله برد، او را کشت و لشکریان پارتی را شکست داد و منهدم کرد. اردشیر از اسب فرود آمد و سر اردوان را لگدکوب کرد (زرین کوب، ۱۳۷۷: ۴۱۶). پس از این نبرد که در روز ۲۸ آوریل ۲۲۴ میلادی رخ داد اردشیر فاتحانه وارد تیسفون شد و ایالت بابل را به اطاعت خود درآورده، جانشین اشکانیان گردید. بر طبق عقیده زاره احتمال می رود که مؤسس سلسله ساسانیان تاجگذاری خویش را در زادگاه خود، پارس انجام داده باشد، یعنی یا در معبد آناهیتا (ناهید) واقع در شهر استخر که روزگاری جد او ساسان موبد بزرگ آن بود و یا در تنگه نقش رجب نزدیک استخر، زیرا که اردشیر و شاپور در این نقطه نقش جلوس خود را در سنگ حجاری کرده اند (کریستن سن، ۱۳۷۸: ۶۱).

غلبه بر پارتیان ظاهر نتیجه ائتلافی بود که در رأس آن اردشیر قرار داشت، زیرا کتاب سریانی تاریخ کربلا می گوید که فرمانروایان آدیابن و کرکوک در جهاد با پارتیان که به پیروزی انجامید به اردشیر پیوستند (فرای، ۱۳۸۳:

موسی خورنی می گوید تنها خانواده ی کارن به اردشیر نپیوست و با او جنگ ها داشت، اما کتیبه شاپور بر کعبه زردشت خلاف این ادعا را ثابت می کند (شهبازی، ۱۳۸۹: ۲۶۵). چنان که خاندان کارن در صدر فهرست بزرگان دربار اردشیر ظاهر می شوند، بنابراین می توان تصور کرد که رفته رفته بیشتر اعیان و محتشمان بزرگ از جمله کارن به اردشیر پیوستند تا جایی که در دربار اردشیر یکم خاندان های سورن، کارن، وراز و اندیگان از موقع ممتاز و حرمت فراوان برخوردار بودند (فرای، ۱۳۸۳: ۲۲۱).

اردشیر که مردی با تدبیر و بلند پرواز بود و آرزوی تشکیل شاهنشاهی را در سر داشت، درصدد گسترش قلمرو خویش برآمد. پس از تحکیم قدرت خود در پارس نخست کرمان را تصرف نمود و یکی از پسران خود را به حکومت آنجا منصوب کرد و در دومین مرحله از عملیات توسعه قلمرو حکومت خود، تا سواحل خلیج فارس و جزایر آن پیش رفت و بحرین را به تصرف خود در آورد حکام محلی غرب فارس نیز یکی پس از دیگری به پادشاهی او گردن نهادند و اردشیر شهری به نام خود «اردشیر خوار» را به معنی افتخار اردشیر (فیروز آباد فعلی) بنا نهاد و قصر خود را در بیرون دروازه این شهر بنا کرد (بروکوپپوس، ۱۳۹۲: ۱۸۸).

در این مرحله بود که اردوان شاه اشکانی از توسعه طلبی اردشیر بیمناک شد طبری گزارش می دهد که وی برای اردشیر نامه ای نوشت و در آن او را از راه تحقیق «گرد» خواند و پرسید چه کسی به او اجازه داده که شخصا تاج بر سر بگذارد و برای خود پایتختی برپا دارد (طبری، ۱۳۵۲: ۵۸۳). اردشیر در جواب نامه اردوان پاسخ داد تاجی که به سر دارم خداوند به من بخشیده است و نیز اوست که مرا بر سرزمینهایی که گرفته ام پادشاه کرده

غلبه نهایی یک خاندان غیر پارت بر سلطنت تقریباً پانصد ساله پارت قابل تصور نیست، چنان که حضور سرکرده خاندان کارن در جزو موکب دومین پادشاه ساسانی، در کتیبه زردشت در نقش رستم، نیز نشان می‌دهد که مقاومت خاندان کارن هم در مقابل اردشیر نباید به آن شدتی که در روایت این مورخ ارمنی است واقع شده باشد. در هر حال شک نیست که تمکین این خاندان‌های نجبای پارت نسبت به اردشیر باید از اختلاف طولانی آنها و مخصوصاً از تحریکات آنها در جنگهای خانگی اخیر اردوان و ولاش ناشی شده باشد، به علاوه غیر از این دو دستگی نجبای پارت، به نظر می‌آید ناخرسندی عناصر محلی بین النهرین هم در تسریع زوال قدرت خاندان اشک بی‌تأثیر نبوده است (زرین کوب، ۱۳۷۷: ۴۱۲).

بنا به نوشته‌های تاریخی باستان از آغاز سده سوم میلادی در دودمان فرمانروایان پارس دگرگونی پدید آمد و بابک فرزند ساسان فرمانروایی که در نزدیک استخر می‌زیست حکومت این سرزمین را به چنگ آورد و پس از چندی پسر بزرگتر خود شاپور را بر تخت شاهی نشاند. پس از مرگ غیر منتظره شاپور، اردشیر به تخت نشست. به نوشته‌ی شخصی به نام اپسای دبیر از شهر حران که بر ستونی کنار مجسمه شاپور یکم شاهنشاه ساسانی در بیشاپور آمده تعیین تاریخ دقیق دودمان فرمانروایان پارس را ممکن می‌سازد (لوکونین، ۱۳۸۴: ۴۱). ساسانیان اصول ملوک الطوایفی را از اشکانیان میراث یافتند به همین جهت در شاهنشاهی جدیدی که اردشیر تأسیس کرد، در مرتبه دوم از حیث درجات و مراتب، طبقه‌ی مقتدر روسای طوایف را قرار داد و در رأس آنان هفت دودمان ممتاز قرار داشتند که از این هفت دودمان لااقل سه خانواده در دوره اشکانیان دارای مقام عالی و ممتاز بودند مانند خانواده‌های کارن، سورن و اسپاهید که همه

(۲۱۹). یک نمونه از کمک خاندان سورن به اردشیر جریان انتقال قدرت از اشکانیان به ساسانیان مسئله خسروشاهزاده‌ی اشکانی است که بر ارمنستان فرمان میراند و از به رسمیت شناختن اردشیر سرباز زده بود اردشیر بر آن شد که با از میان برداشتن او تکلیف خود را با دشمن ناآرام روشن کند، اردشیر با تطمیع شخصی به نام آناک از خاندان سورن او را مأمور کشتن خسرو کرد. آناک در گریز و تعقیبی نمایشی به ارمنستان پناه برد و خسرو نیز به او پناه داد آناک توانست پس از دو سال اقامت در نزدیکی خسرو، او را بکشد (رجبی، ۱۳۸۳: ۵۰).

در ادامه ماجرای بنک از اشراف اصفهان، وجود دارد که او به همراه شش فرزندش و حامیان اش به اردشیر پیوستند. ممکن است به عنوان نمونه‌ای از هواداران عالی رتبه اردشیر در دیگر استانها نام برد که طرفدار اردشیر و مخالف قدرت و سلطه پارتی بودند و از این طریق استقلال خویش را به دست آوردند. ضمن اینکه حامیان بی‌شمار دیگری از جمله دسته‌ها و گروه‌های جنگجو وجود داشتند که شیفته‌ی رهبری موفق اردشیر و شخصیت کاریزماتیک وی گشته بودند. بدون شک بعد از قتل اردوان و انهدام قدرت خاندان اشک چیزی که به اردشیر در ایجاد و تأسیس یک دولت نو بنیاد متحد و متمرکز کمک کرد اختلاف داخلی نجبای پارت بود که چون عادت کرده بودند یکدیگر را به چشم همانند و هم نوع بنگرند رقابت هاشان به آنجا منجر شد که به سلطنت یک خانواده غیر پارت تسلیم شوند و هیچ یک از آنها خانواده‌ی دیگری را که هم‌تراز اوست به عنوان ما فوق و فرمانروای خویش نپذیرد.

آنچه موسی خورنی مورخ باستانی ارمنی در باب تسلیم و انقیاد خاندان‌های بزرگ پارت - اسپهبد و سورن - نسبت به اردشیر می‌گوید، واقعیتی است که بدون آن

از نژاد اشکانیان بودند و لقب پهلوی یعنی پارتی داشتند (کریستن سن، ۱۳۷۸: ۷۳).

### نتیجه‌گیری

هفت خاندان حکومتگر در دوره‌ی ساسانی عبارتند از:

- ۱- خاندان ساسان که ریاست دودمان را داشت. یعنی پدر و پسر که شهرداران شامل فرمانروایان و حکام سرحدی یا مرزبانان بوده که از خاندان شاهی انتخاب می‌شدند. ۲-
- خاندان کارن پهلوی که حکومت ریاست سرزمین ماد به مرکزیت نهاوند را عهده دار بود. ۳- خاندان سورن پهلوی، که از سرداران معروف پارت بودند و در دوره ساسانیان همچنان در اداره مملکت دخالت داشتند و حکومت سیستان را عهده دار بود. ۴- خاندان اسپاهبد، بر نواحی گرگان حکومت می‌کرد که اداره امور طبرستان یا گرگان را عهده دار بودند و تا اوائل فتح اسلام در این منطقه حاکم بوده اند. به خاندان سپنداد که در شاهنامه فردوسی سپندیار یا اسفندیار آمده که حکومت نواحی ری به آنها تعلق داشته است. ۵- خاندان اسپند یاد، (خداسپند یار)، حکومت ری و نواحی آن را به عهده داشت. ۶- خاندان مهران، عهده دار ناحیه پارس بود و به دلیل آن که ایالت پارس، مقر اصلی ساسانیان بود، خاندان مهران اجازه فروش املاک وسیع خود را نداشتند و فقط آن را به ارث برای نسل بعد حفاظت می‌کردند. ۷- خاندان زیک، عهده دار عالی‌ترین مقامات اداری بود. حوزه نفوذ سیاسی خاندان‌های مورد بحث در دوران باستان بسیار گسترده و قابل توجه بوده است به نحوی که نه تنها بسیاری مواقع عزل و نصب پادشاهان به دست آنها انجام می‌شده، بلکه گاهی تشکیل حکومتی، به وسیله این طبقه صورت می‌گرفته است.

خاندان‌های مورد اشاره متشکل از قبایلی در ظاهر مستقل بودند که اگرچه به ظاهر با استقلال حکومت

می‌کردند اما در حقیقت در مواقع خطر با اتحاد با یکدیگر، موجودیت خود را حفظ می‌کردند. این قبایل که به صورت گروهی به ایران مهاجرت کرده بودند به سبب برخورداری از برخی امکانات چون سلاح اسب، و مهارت و هنرهای رزمی لازم مانند اسب سواری و تیراندازی، از همان لحظه اول ورود به ایران توانستند بر دیگر قبایل محلی و بومی فائق آمده و برای خود جایگاهی بیابند. این اقوام که با اجتماع و ترکیب خود، حکومت آریاییها را در ایران بنا نهادند. در تاسیس حکومت خود در اولین اقدام، خانواده‌ها را شرکت و دخالت دادند و به این ترتیب از همان اول تکلیف طبقه و جایگاه خود را مشخص ساختند. با تسلیم اقوام بومی به آریایی‌های تازه وارد طبقه بندی اجتماعی خاصی در ایران شکل گرفت که بعدها نیز برخی طبقات صاحب نفوذ و امتیاز، با ورود به دنیای سیاست توانستند در عمل رهبری جامعه را بر عهده بگیرند و با تصمیمات و اقدامات خود نقش مؤثری در اداره سیاسی و اجتماعی کشور داشته باشند. در این میان در شرایط آمیختگی دین و سیاست، این نقش و تاثیر خود را در رهبری دینی جامعه نیز نشان دادند.

از جهتی، به گواهی تاریخ در یک نگاه کلی مردم ایران به سه طبقه روحانیون (آثروان)، ارتشتاران (مردم کارزار) و طبقه عامه (واستریوشان) که شامل چوپانان، برزگران و شهریان بودند، تقسیم شدند. که در طبقه نخست یعنی روحانیون و ارتشتاران، پیوسته از امتیازات خاصی برخوردار بوده و نیروهای نظامی و سیاسی را در دست داشتند. روحانیون یا موبدان، در کنار شاهان و مشاوران آنها، در امور مهم و اساسی مملکت شرکت داشتند. به عنوان نمونه قانون از طرف شاهان، مشاوران ایشان و موبدان و براساس احکام اوستایی وضع شده؛ و تفسیر و نظارت بر آن بر عهده موبدان بوده است. طبقه واستری پوشان از زارعین) که بیشتر در روستاها بودند پست‌ترین

بلعمی، ابوعلی. (۱۳۷۸). *تاریخ نامه طبری*، جلد ۱-۲، مصحح محمد روشن. تهران: نشر سروش.

بویس، مری. (۱۳۹۱). *زرتشتیان باورها و آداب دینی آنها*، مترجم: عسکر بهرامی. تهران: انتشارات ققنوس.

بیانی، شیرین. (۱۳۸۴). *تاریخ ایران باستان (۲) از ورود آریایی‌ها به ایران تا پایان هخامنشیان*. تهران.

بیانی، شیرین. (۱۳۸۳). *شامگاه اشکانیان و بامداد ساسانیان*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

بیوار، ا.د. (۱۳۸۷). *تاریخ سیاسی ایران در دوره اشکانیان، تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی*، جلد سوم، قسمت اول، پژوهش دانشگاه کمبریج، گردآورنده: احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه. تهران: انتشارات امیر کبیر.

پروکوپیوس (۱۳۹۲). *جنگ‌های پارسیان ایران و روم*، مترجم: محمد سعیدی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

پیگولوسکایا، ن.و. (۱۳۹۱). *ایران و بیزانس در سده‌های ششم و هفتم میلادی*، ترجمه کامبیز میربهاء. تهران: انتشارات ققنوس.

ثعالبی، ابو منصور محمد بن عبدالملک. (۱۳۲۸). *شاهنامه ثعالبی*، ترجمه محمود هدایت. تهران: وزارت فرهنگ.

خالقی مطلق، جلال (۱۳۹۰). *فردوسی و شاهنامه سرایی*. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۳۸۰). *تاریخ حبیب‌السیر*، جلد اول. تهران: نشر خیام.

دریایی، تورج (۱۳۸۳). *شاهنشاهی ساسانی*، ترجمه مرتضی ثاقب فر. تهران: ققنوس.

طبقات به شمار می‌رفتند و بعد از آن، طبقه دبیرانی که کارکنان سازمانهای دولتی بودند، قرار داشتند و ارتشتاران یعنی اهل سپاه به ای دو طبقه مزیت داشتند و در نهایت طبقه آذربانان که از روحانیان و موبدان تشکیل میشد و خاندان ساسانی نیز خود به آنها نسبت داشتند. در عصر ساسانی نیز چون دوره اشکانیان، خاندان‌های حکومتگر و بزرگان اقوام، نقش تقریباً مشابهی داشتند، این در امور حکومتی دخالت و یا فعالیت داشتند، به پادشاهان بر روی کار آمده، کمک و مساعدت می‌رساندند. وقتی «ترسی» پسر بهرام گور و برادر بهرام سوم به پادشاهی رسید، بزرگان قوم نزد او رفتند و او را دعا کردند ترسی نیز به ایشان «وعده‌ی نکو داد گفت که وی را در کارها یاری کنند و با آنها روش نکو داشت». همانطور که از نقل طبری برمی‌آید خود «ترسی» به عنوان پادشاه بر روی کار، از بزرگان و مهران اقوام مختلف که برای تحنیت پیش او آمده بودند، درخواست یاری می‌کند و پیشنهاد همکاری می‌دهد و با آنها روشی مناسب در پیش می‌گیرد.

## منابع

ابن اثیر، عزالدین ابی‌الحسن (۱۳۷۴). *تاریخ کامل*، جلد ۲، ترجمه محمد حسین روحانی. تهران: اساطیر.

ابن اعثم کوفی، ابو محمد احمد. (۱۳۷۲). *الفتوح*، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، به تصحیح غلامرضا طباطبایی. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

ابن بلخی. (۱۳۷۴). *فارسانامه*، تصحیح گای لسترنج و رینولد آلن نیکلسن، توضیح و تحشیه از منصور رستگار فسایی. شیراز: بنیاد فارس‌شناسی، چاپ اول.

ابن مسکویه، احمد بن علی. (۱۳۶۹). *تجارب الامم*، جلد اول، ترجمه ی ابوالقاسم امامی. تهران: نشر سروش.

فرای، ریچاردنلسون (۱۳۸۳). *تاریخ باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجب نیا. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

فرح، کاوه (۱۳۹۲). *سواره نظام زبدهی ساسانی*، ترجمه میثم علیئی. تهران: انتشارات امیر کبیر.

کریستن سن، آرتور (۱۳۷۸). *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه رشید یاسمی. تهران: انتشارات صدای معاصر.

کریمان، حسین (۱۳۵۴). *ری باستان*، ج ۱. تهران: دانشگاه ملی ایران چاپ دوم.

کسروی، احمد (۱۳۸۸). *شهر یاران گمنام*. تبریز: انتشارات آیرین.

کولسنیکف، الی ایوانوویچ (۱۳۸۹). *ایران در آستانه سقوط ساسانیان*. مترجم: محمدرفیع یحیایی. تهران: انتشارات کندوکاو.

لوکونین، ولادیمیر گریگوریویچ (۱۳۸۴). *ایران ساسانی*، ترجمه ی عنایت الله رضا. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

محمود آبادی، سیداصغر (۱۳۹۳). *تاریخ ایران در عهد ساسانیان*. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.

مستوفی، حمدالله (۱۳۸۷). *تاریخ گزیده*، به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: انتشارات امیر کبیر.

مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۶۵). *التبیه و الاشراف*، مترجم ابو القاسم پاینده. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

مشکور، محمدجواد (۱۳۶۷). *تاریخ سیاسی ساسانیان*، ج ۱، تهران «دنیای کتاب» چاپ دوم.

موله، م. (۱۳۵۶). *ایران باستان*، ترجمه ژاله آموزگار. تهران: دانشگاه تهران، چاپ اول.

دریایی، تورج (۱۳۹۱). *ناگفته‌های امپراتوری ساسانیان*، ترجمه آهنگ حقانی، محمود فاضلی بیرجندی. تهران: کتاب پارسه.

دیاکونوف، میخائیل میخائیلوویچ (۱۳۹۰). *تاریخ ایران باستان*، ترجمه روحی ارباب. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

دینوری، احمدبن داود (۱۳۷۱). *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: نشر نی.

رجبی، پرویز (۱۳۸۳). *هزاره‌های گمشده*، جلد پنجم. تهران: انتشارات توس.

رستگار فسائی، منصور (۱۳۸۸). *فرهنگنامه‌ای شاهنامه*. تهران: نشر پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

ریپکا، یان (۱۳۸۱). *تاریخ ادبیات ایران از دوران باستان تا قاجاریه*، ترجمه عیسی شهابی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۷). *تاریخ مردم ایران (۱) ایران قبل از اسلام*. تهران: انتشارات امیر کبیر.

شوشتری (مهرین)، عباس (۱۳۴۲). *ایران نامه (کارنامه ایرانیان)*. تهران: آسیا، ج ۴.

شهبازی، شاهپور (۱۳۸۹). *تاریخ ساسانیان*، ترجمه بخش ساسانیان از کتاب تاریخ طبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

طبری، محمد بن جریر (۱۳۵۲). *تاریخ طبری*، جلد دوم، مصحح: ابوالقاسم پاینده، ج ۲. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول.

فرای، ریچاردنلسون (۱۳۸۳). *تاریخ سیاسی ایران در دوره ساسانیان*، *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانی*، جلد سوم، قسمت اول. پژوهش دانشگاه

کمبریج، گردآورنده: احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه. تهران: انتشارات امیر کبیر.



مهرآبادی، میترا (۱۳۷۲). *خاندان‌های حکومتگر*، با مقدمه دکتر محمد جواد مشکور و دکتر احسان اشراقی. تهران: انتشارات فتحی.

میر احمدی، مریم (۱۳۹۰). *تاریخ تحولات ایران‌شناسی پژوهشی در تاریخ فرهنگ ایران در دوران باستان*. تهران: انتشارات طهوری.

نصرالله زاده، سیروس (۱۳۸۴). *نام‌تبارشناسی ساسانیان از آغاز تا هرمز دوم*. تهران: سازمان میراث و فرهنگی کشور.

نفیسی، سعید (۱۳۸۴). *تاریخ تمدن ایران ساسانی*. تهران: انتشارات اساطیر.

نولدکه، تئودور (۱۳۸۸). *تاریخ ایران و عربها (تاریخ طبری)*، ترجمه عباس زریاب خویی. تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

ورداسپی، ابوذر (۱۳۵۷). *ایران در پویه تاریخ*. تهران: انتشارات قلم،

ویسهوفر، یوزف (۱۳۹۳). *ایران باستان*، ترجمه مرتضی ثاقب فر. تهران: ققنوس.

هرتسفلد، ارنست (۱۳۸۱). *ایران در شرق باستان*، ترجمه همایون صنعتی زاده. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

یاقوت حموی، یاقوب بن عبدالله (۱۳۸۳). *معجم البلدان*، ترجمه علی نقی منزوی. تهران: پژوهشگاه میراث فرهنگی کشور.

یعقوبی، احمد بن اسحاق (۱۳۶۶). *تاریخ یعقوبی*، جلد ۱ و ۲، مترجم محمدابراهیم آیتی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.